

سخنرانی مریم رجوی به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

اسلام دموکراتیک، پاسخ کارساز آرمانی و سیاسی در برابر بنیادگرایی

به نقل از نشریه مجاهد شماره 648

آنچه در زیر می‌خوانید متن سخنان خانم مریم رجوی در دیدار با جمعی از زنان پیشگام جنبش برابری است. در این دیدار که روز ۱۶ اسفند ۸۲ (۶ مارس) در محل اقامت خانم رجوی در اورسور اواز صورت گرفت، فعالان و روشنفکران زن از کشورهای مختلف و نمایندگان انجمنهای زنان ایرانی شرکت داشتند.

با سلام و خیرمقدم، روز جهانی زن را به همه شما دوستان عزیز تبریک می‌گویم. نزدیک به یک قرن است که زنان در سراسر جهان، هشتم مارس را به عنوان روز جهانی زن جشن می‌گیرند. با گرامیداشت این روز و با درود به زنان فداکار و راهگشایی، که مبارزاتشان پشتوانه تاریخی دستاوردهای ما در جنبش برابری است، بحث امروز را که پیرامون بنیادگرایی و مسأله زنان و پاسخ کارساز آرمانی و سیاسی در برابر بنیادگرایی است، آغاز می‌کنم. در ابتدای صحبت‌هایم خاطر نشان می‌کنم که در این بحث ترجیح می‌دهم جدا از مسئولیت‌م در مقاومت ایران، فقط به عنوان یک زن مسلمان بحث کنم.

در مورد لزوم بحث راجع به بنیادگرایی و زنان، دلایل روشنی وجود دارد: اولاً- بنیادگرایی اسلامی نه فقط یک مانع در برابر پیشرفت جنبش برابری است، بلکه دستاوردهای جنبش زنان طی قرن گذشته را تهدید می‌کند.

ثانیاً- بنیادگرایی اسلامی یک پدیده منحصر به خاورمیانه نیست، بلکه آثار و تبعات آن را در اروپا نیز مشاهده می‌کنیم. ثالثاً- بنیادگرایی یک تهدید برای همزیستی و تساهل و مسالمت و برای صلح و دوستی و ثبات در جهان امروز است. اما اجازه بدهید قبل از این‌که وارد بحث در باره بنیادگرایی بشوم، مقدماتی اشاره‌ی بکنم به موقعیت ایران و این‌که زمینه ظهور یک رژیم بنیادگرا در ایران چطور به وجود آمد و زمینه تاریخی رویارویی زنان با این رژیم چگونه بوده است:

زمینه ظهور بنیادگرایی

و سابقه مبارزات زنان در ایران

ایران کشوری است با وسعتی سه برابر فرانسه و جمعیتی حدود ۷۵ میلیون، کشوری با ۹۸ درصد مسلمان و اکثری شیعه. ولی آنچه موقعیت ایران را برجسته می‌کند قبل از هر چیز تأثیرگذاری فرهنگی و سیاسی آن در جهان اسلام می‌باشد. چرا که ایران نقش تعیین‌کننده و یگانه‌ی در شکل‌گیری تمدن اسلامی در سده‌های اولیه ظهور اسلام داشته و همواره در سمت‌گیریهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام اثرگذار بوده است. بی‌جهت نیست که رژیم آخوندی رسماً از ایران به عنوان ام‌القرای اسلامی نام می‌برد، محمد جواد لاریجانی از نظریه‌پردازان ولایت‌فقیه تصریح می‌کند: «ما موقعیت بسیار بزرگی در جهان اسلام داریم. هیچ کشوری جز ایران نمی‌تواند جهان اسلام را رهبری کند، این یک موقعیت تاریخی است.»

در باره رویارویی زنان ایران با رژیم بنیادگرای آخوندها هم باید به سابقه یکصد ساله مبارزات زنان ایران برای برابری اشاره کنم.

زنان ایران از دوران انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ که حاصل آن مشروط کردن سلطنت خودکامه به پارلمان بود، به شکل چشمگیری در تحولات سیاسی و اجتماعی حضور داشتند و حتی در مبارزات مسلحانه آن زمان شرکت می‌کردند. ورود زنان به مدارس و باز شدن مدرسه‌های دخترانه و همچنین تأسیس انجمنهای زنان و انتشار اولین مجله زنانه ایرانی تماماً متأثر از انقلاب مشروطیت و دستاوردهای بعدی آن بود. نیم قرن بعد در نهضت ملی کردن نفت ایران در سال ۱۹۵۳ به رهبری مصدق، زنان ایرانی از حامیان این جنبش بودند و با کمکهای مالی بیدریغ خود حمایت شایان توجهی از آن به عمل آوردند.

در مبارزه با دیکتاتوری پیشین، زنان همپای مردان خواهان آزادی و دموکراسی بودند. به‌طور خاص دختران دانشجویان گروهها و تشکلهای اجتماعی و سیاسی فعالیتهای مستمر داشتند. در انقلاب سال ۱۹۷۹ زنان ایرانی در ابعادی بسیار گسترده فعال بودند. رژیم آخوندها هنگامی که به قدرت رسید، با جامعه بی‌رویه رو بود که پس از نزدیک به یک قرن

مبارزه برای آزادی، اکنون خواستار تحقق مطالبات تاریخی خود بود. بنا بر این، زنان ایران از یک پشتوانه طولانی در جنبش برابری برخوردار بودند.

می‌خواهم توجه شما را به این نکته جلب کنم که پس از انقلاب ۱۹۷۹، در واقع ایران می‌بایست با نقش برجسته زنان مسیر توسعه همه جانبه و دموکراتیک را طی می‌کرد، ولی خمینی با ایجاد یک نظام بنیادگرا و زن‌ستیز، حتی فرمها و قوانین سابق را هم که به سود زنان بود و زنان آنها را به مرور و کم‌کم به دست آورده بودند، مورد تهاجم قرار داد. بلافاصله پس از روی کار آمدن آخوندها، تهاجم برای تحمیل حجاب اجباری و اخراج زنان از کار شروع شد و تبعیض و ستم جنسی با سرکوب و سنگدلی شروع به پیشروی کرد.

زنان به مقابله و مقاومت برخاستند و در صف مقدم مخالفان رژیم قرار گرفتند. دختران و زنان ایرانی در میتینگها و راهپیماییها و تظاهرات شرکت فعال داشتند. حضور فعال اجتماعی زنان و ابراز نظر و فعالیت آنها حول جدی‌ترین موضوعات سیاسی، مخصوصاً حضور زنان مسلمان در صحنه اجتماعی، تیری در قلب ایدئولوژی و فرهنگ ارتجاع حاکم بود. به این ترتیب، نبرد مرگ و زندگی بین زنان ایران و بنیادگرایی حاکم آغاز شد که ۲۵ سال است، ادامه دارد. آن چه امروز در باره بنیادگرایی و مسأله زنان و آنتی‌ت‌ز و پاسخ بنیادگرایی خواهیم گفت با تکیه بر ربع قرن تجربه در این مسیر است و من در ۶ موضوع راجع به آن بحث می‌کنم:

- ۱- تبعیض جنسی، سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی اسلامی
- ۲- بنیادگرایی و زن‌ستیزی در عمل سیاسی و اجتماعی
- ۳- صدور بنیادگرایی و گسترش زن‌ستیزی
- ۴- اسلام دموکراتیک آنتی‌ت‌ز و پاسخ بنیادگرایی و اسلام ارتجاعی
- ۵- حضور مقاومت ایران در عراق و مسأله مبرم یک‌هزار زن قهرمان آزادی در حال حاضر
- ۶- تجربه مقاومت ایران و نقش زنان در مقابله با بنیادگرایی

فصل اول :

تبعیض جنسی، سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی اسلامی

حالا در قسمت اول بحث، می‌خواهیم ببینیم چگونه تبعیض جنسی، سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی اسلامی است؟ اما خوب است قبل از آن، تعریف روشنی از بنیادگرایی اسلامی داشته باشیم. چون موضوعی است که این روزها همه آن را می‌شنوند و با این واژه آشنا هستند. در یک نگاه تاریخی، سابقه قشریگری و تحجر و برداشتهای انحرافی از اسلام به ۱۴۰۰ سال قبل یعنی به چند دهه بعد از ظهور اسلام برمی‌گردد و در تاریخ معاصر و قرن بیستم هم، جریانهای بنیادگرا در نقاط مختلف جهان اسلام ظهور کرده‌اند، البته به صورت جریانهای منزوی و ضعیف بوده‌اند. ولی بنیادگرایی اسلامی که امروز ما از آن صحبت می‌کنیم، با روی کار آمدن خمینی در سال ۷۹ در ایران به وجود آمد و به انکای یک حاکمیت سیاسی آن‌هم در کشوری به اهمیت و بزرگی ایران، شروع به اثرگذاری در سطح منطقه و در کل جهان نمود. بنا بر این، اگر چه این پدیده از قبل آثار و جریانها و تشکلهایی داشته، اما مثل وضعیت کنونی که ناشی از روی کار آمدن خمینی از ۲۵ سال پیش است، نبوده است.

بنیادگرایی اسلامی معاصر مبتنی بر نظریه «ولایت فقیه» است که اولین بار توسط خمینی در کتاب «حکومت اسلامی» مطرح شد. خمینی در این کتاب تصریح می‌کند که «ولایت فقیه مثل جعل قیم برای اطفال است. قیم ملت با قیم صغار، از لحاظ وظیفه و موقعیت، هیچ فرقی ندارد». تفکر خمینی و مرتجعان بنیادگرایی که پیرو او هستند، در مناسبات بین انسانها، مرزبندی جنسی را مهمترین مرزبندی می‌شناسد. برای روشن شدن مسأله یک مثال می‌زنم. صرفنظر از تفاوتهای تاریخی و محتوایی در این مثال، هم چنان که سنگ بنای فاشیسم هیتلری، برتری نژادی است، تفکر و فرهنگ بنیادگرایی نوع خمینی نیز بر مرزبندی و تبعیض جنسی استوار است. به این معنی که اگر اینها روزی از هژمونی و حاکمیت ازلی و ابدی مرد بر زن، دست بردارند، دیگر تغییر ماهیت داده‌اند و خودشان نیستند و نمی‌توانند این نظام سیاسی را داشته باشند. در ارزشها و ارزشگذاریهای آنها، از پرهیزکاری و ثواب گرفته تا گناه و عذاب، نظرگاه جنسیت و مردسالاری نقش محوری دارد و مقدم است.

مطهری از ثنوریسینهای معروف بنیادگرایی اسلامی، برای تأکید روی مرزبندی جنسی، زن و مرد را «دو گونه انسان» تعریف می‌کند که دارای «دو گونه خصلت و دو گونه روانشناسی» هستند. او می‌گوید: «این اختلاف، ناشی از عوامل

جغرافیایی یا تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده، هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت، عوارض نامطلوبی به بار می‌آورد». یعنی از پایه اینها را دو نوع انسان که متفاوت آفریده شده‌اند، معنی و تفسیر می‌کند.

رفسنجانی، رئیس جمهور سابق رژیم ایران بر «تفاوت اندام و نیروی بدنی، در زن و مرد» تأکید می‌کند و می‌گوید: «در تمامی این زمینه‌ها، مردها تواناترند و اندازه مغز مردها بزرگتر است. این اختلافات در سپردن مسئولیتها، تکالیف و حقوق مؤثر واقع می‌شود».

بگذارید در همین جا تأکید کنم که از نظر ما، این دیدگاه ضد اسلام است. زیرا در اسلام و منطق قرآن، جوهره انسان، در تفاوت‌های فیزیولوژیکی یا جنسی و نژادی و قومی نیست، بلکه در کارکردهای ویژه انسانی، یعنی آگاهی، آزادی و مسئولیت‌پذیری است و به همین دلیل، هیچ تفاوتی در حقوق، مسئولیتها و تکالیف، بین زن و مرد وجود ندارد. این واقعیت اسلام است اما متأسفانه بنیادگراها چنین تفسیر و برداشتی از اسلام را به جامعه و به همه ارائه می‌دهند.

فصل دوم :

بنیادگرایی و زن ستیزی در عمل سیاسی و اجتماعی

موضوع بعدی بحث، نگاهی کوتاه به عملکرد بنیادگرایی در پهنه سیاسی و اجتماعی است. بخصوص که ما تجربه آنرا در ایران داریم گفتیم که سنگ بنای اندیشه بنیادگرایی، تبعیض و مرزبندی جنسی است، اکنون می‌خواهم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که این مرزبندی جنسی، بعد از این که بنیادگرایان در ایران به حاکمیت رسیدند، دیگر در محدوده صرفاً نظری باقی نمانده، بلکه در یک حاکمیت سیاسی به صورت قانون درآمده و رسماً در یک جامعه بزرگ، اجرا و اعمال شده است.

قوانین نظام آخوندها، زن را از ریاست جمهوری و رهبری و قضاوت محروم می‌کند. قوانین موضوعه این رژیم هم آکنده از زن ستیزی و تبعیض جنسی است.

قانون مدنی رژیم، ریاست خانواده را از خصایص شوهر می‌داند و در زمینه مسکن، طلاق، شغل، تابعیت، تحصیل و مسافرت، زن را به مرد مشروط کرده است.

قانون مجازات‌های اسلامی که قوانین جزایی در ایران امروز است، نه فقط زن ستیزانه است، بلکه خشونت و شکنجه را رسمی کرده است. به عنوان نمونه بر اساس ماده ۱۰۲ قانون «مجازات اسلامی»، «مرد را هنگام رجم - یعنی سنگسار - تا نزدیک کمر و زن را تا نزدیکی سینه در گودال دفن می‌کنند. آنگاه رجم می‌کنند». ماده ۱۰۴ همین قانون اضافه می‌کند که «بزرگی سنگ در رجم نباید به حدی باشد که با اصابت یک یا دو عدد، شخص کشته شود». جنایت و بیشرمی در جای جای این قانون خودش را نشان می‌دهد. هم چنین «کوچکی آن نباید به اندازه‌ای باشد که نام سنگ بر آن صدق نکند». پس قانون آخوندها و بنیادگراها اندازه سنگ برای کشتن زن و مرد را هم تعریف می‌کند. یعنی هدف، قبل از هر چیز، تحمیل شدیدترین شکنجه‌ها بر قربانی است.

همین‌جا اضافه کنم که مطلقاً سنگسار نه در قرآن آمده و نه ربطی به اسلام دارد و یک عادت باقیمانده از جوامع بدوی بوده و در قوانین تلمود هم فرموله شده است.

تبعیض سیستماتیک جنسی همراه با سرکوب فیزیکی و روانی، همه چیز زن را له و نابود می‌کند. نتیجه عملی آن، سرخوردگی فزاینده و ابعاد بی‌سابقه خودکشی زنان در ایران است که بالاترین نرخ خودکشی در جهان را دارد. آخوندها سرکوب و زن ستیزی را با بهانه‌های اخلاقی و مذهبی توجیه می‌کنند. اما تناقض بزرگ این است که در دوره حاکمیت آخوندها، فساد و فحشا در ایران بیداد می‌کند و بیش از هر زمان دیگر در تاریخ ایران رشد کرده است. ابعاد این مساله به قدری دردناک و فاجعه‌بار است که هرکسی قدم به ایران می‌گذارد این مساله را به چشم می‌بیند، و بسیاری از گزارشگران خارجی که از ایران دیدن کرده‌اند در گزارش‌های خودشان گفته‌اند که از شدت رشد فساد و فحشا در ایران حیرت‌زده شده‌اند. آخر به اعتراف خود رژیم، سن فحشا به ۱۳ سالگی رسیده و در بین دختران دانش‌آموز هم رواج پیدا کرده است. باندهای آخوندی در تجارت بردگی جنسی که یکی از سودمندترین تجارتها در ایران امروز است، شرکت دارند. آنها حتی در جریان زلزله اخیر در بم دختران بی‌سرپرست را می‌ربودند و آن قدر این کار رواج داشت که اکیپ‌های خارجی که برای کمک به زلزله‌زده‌ها رفته بودند، در گزارش‌هایشان به آن اشاره کردند.

فصل سوم :

صدور بنیادگرایی و گسترش زن ستیزی

صدور بنیادگرایی و گسترش زن ستیزی را از سه جهت می‌توان مورد توجه قرار داد: اول این که، صدور و گسترش بنیادگرایی اسلامی مبتنی بر حاکمیت بنیادگرایی در ایران است و رژیم ایران از روز نخست هیچ‌وقت پنهان نکرده که استقرار حکومت جهانی اسلام، یک هدف استراتژیک، برای این رژیم است. خاتمی می‌گوید در استراتژی حفظ انقلاب اسلامی، ما باید به «بسط» نگاه کنیم و نه به «حفظ». دوم این که بنیادگرایی اسلامی، با دنیای معاصر سازگاری ندارد، لذا در هر شرایطی بقای خودش را در تهاجم و گسترش به سایر کشورها جستجو می‌کند. به همین خاطر بود که خمینی 8 سال بر ادامه جنگ با عراق اصرار کرد و می‌گفت «جنگ، مایه حیات» و «صلح، دفن اسلام» است.

اما سومین جنبه‌ی که باید در امر صدور بنیادگرایی مدنظر داشت، زمینه‌ها و بسترهای مناسب رشد آن در دهه‌های اخیر است. دو عامل بسیار مهم در این زمینه، یکی فرو ریختن اتحاد شوروی سابق است و دیگری پایان ناسیونالیسم عرب بر اثر بحران و جنگ کویت.

اگر به خاطر داشته باشید، همین که اولین علائم تزلزل در اتحاد شوروی ظاهر شد، خمینی در نامه‌ی که در سال ۱۹۸۸ به گورباچف رهبر اتحاد شوروی فرستاد، او را دعوت به اسلام کرد! هر چند این اقدام از نظر دیپلماتیک، سبکسرانه به نظر می‌رسید، اما بیانگر رویکرد آخوندها برای پیشبرد نیت بنیادگراییانه بود.

در اولین سالهای دهه ۹۰، مقاومت ایران تأکید می‌کرد که «بنیادگرایی اسلامی، تهدید جدید جهانی» است. متأسفانه تعداد کمی در آن زمان، این بحث را جدی گرفتند، اما گذشت زمان و فجایع تلخی مثل ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، وضعیت در افغانستان و عراق و وضعیت مسلمانان در کشورهای غربی، صحت ارزیابی مقاومت ایران را تأیید کرد. امروز در کشورهای مختلف جهان، به طور کیفی تهدید از ناحیه بنیادگرایان علیه حقوق و آزادیهای زنان افزایش پیدا کرده است. در برخی کشورها حتی از قوانین زن ستیزانه رژیم آخوندی الگوبرداری کرده‌اند. مجازات سنگسار، بعد از آن که رژیم آخوندی آن را در ایران اجرا کرد در برخی کشورها ظاهر گردید. حجاب اجباری و سلب حق انتخاب پوشش نیز از ایران به بسیاری از جوامع مسلمان صادر شد.

در کشورهای غربی، بنیادگرایان می‌خواهند رویارویی کاذبی بین فرهنگ اسلامی و غربی ایجاد کنند. موضوع زنان جدیترین سوژه این چالش فرهنگی است. گزارشهایی که از وضعیت بخشهایی از زنان مسلمان در این کشورها می‌رسد، نکاندهنده است. ده سال قبل نمی‌شد تصور کرد که زنانی حتی به قیمت از دست دادن جان خودشان، حاضر نشوند به وسیله پزشکان مرد معالجه بشوند، ولی امروز با این پدیده مواجه هستیم. در حالیکه در فقه اصیل اسلامی، که اصل ساده و راهگشای آن کلمه قرآنی «یسر» به معنی سهولت و ساده گرفتن است، طبق آیه صریح قرآن به هنگام بیماری تکلیف روزمگرفتن هم از فرد بیمار ساقط می‌شود. بر همین منوال، پذیرش خطر جانی به خاطر اینکه طبیب مرد است یا زن، پسندیده و مجاز نیست. یعنی به هنگام بیماری و خطر جانی، مراجعه به طبیب چه زن و چه مرد، مجاز و بلا مانع است مگر اینکه کسی قصد و غرض دیگری داشته باشد.

اما این یک واقعیت است که اکنون می‌بینیم زنان مسلمان در کشورهای غربی به خاطر نداشتن یک آلت‌ناتیو قابل قبول دیگر، در دافعه شرایط و وضعیت موجود، به آن سوی طیف می‌گریزند. یعنی در دافعه بی‌بندوباری و لجام‌گسیختگی جنسی، به تاجر و قشریگری پناه می‌برند. تن‌دادن به اندیشه‌ها و عملکردهای بنیادگرایان به طور اجتماعی، قبل از هر چیز حسرت اجتماعی و تاریخی نسبت به فقدان رویکرد رهایی‌طلب انسانی را بازتاب می‌کند.

بنیادگرایی چه در ایران و چه در اروپا یک هدف مشخص دارد: خانه‌نشین کردن زنان و حذف آنها از صحنه اجتماع. در کشورهای اسلامی و عربی بخصوص کشورهای همسایه ایران، حقوق و آزادیهای زنان، به میزانی که رژیم آخوندی موفق شود به این کشورها ارتجاع صادر کند، در تهدید است و ما در حال حاضر شاهد خیلی از این آثار هستیم. در میان کشورهای مختلف، عراق به علت ویژگیهای منحصر به فرد ژئوپلیتیک خود، از جمله اکثریت شیعه، مزار ۶ تن از امامان شیعه و یک مرز هزار و دویست کیلومتری با ایران، همواره مقدمترین هدف آخوندها برای صدور بنیادگرایی بود و به‌قول آخوندها به یک میوه رسیده برای چیدن تبدیل شده است. من بارها گفته‌ام اگرچه مقاومت ایران خود افشاکندة سلاحهای اتمی و کشتار جمعی رژیم بوده است، اما اکنون خطر روزافزون مداخلات رژیم ملایان در عراق صد بار از خطر اتمی این رژیم بیشتر است. رژیم ایران با اعزام عوامل ساخته‌شده در قم و تهران به عراق، برای صدور بنیادگرایی تلاش می‌کند و زنان از اولین قربانیان پیشروی بنیادگرایی در عراق هستند.

زنان عراق ۴۵ سال پیش، با تصویب يك قانون خانواده، تحت عنوان «قانون احوال شخصی» از حقوقی برخوردار شدند. از جمله، منع طلاقهاي خودسرانه توسط مردان. حق سرپرستی کودکان برای مادران طلاق گرفته، دشوار کردن چند همسری، حقوق مساوی در وراثت. اما بنیادگرایان برای لغو این قانون تلاش زیادی به عمل آوردند. عوامل رژیم آخوندی در مناطق جنوبی عراق، به شیوه‌های مختلف، زنان را تحت فشار قرار می‌دهند. در دانشگاه بصره زنان را وادار به ترك تحصیل می‌کنند. فشارها به حدي است که در بغداد زنان علیه نامنی و خشونت و مشخصاً اهانتها و تحمیلات عوامل ملایان دست به تظاهرات اعتراضی زدند.

خلاصه کنم: امروز عراق در کانون تحولات نوین منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته و هدف مشخص تعرض بنیادگرایی است. به همین دلیل چارچوبی در برابر آن هم، يك مسأله جهانی است. از آن جا که زنان، اولین قربانیان بنیادگرایی هستند، فعالان جنبش برابری در این زمینه مسئولیت خاصی دارند، به خصوص که پیوند خوردن جنبش برابری با مبرمترین مسایل سیاسی و بین‌المللی يك ضرورت شناخته شده است.

فصل چهارم:

اسلام دموکراتیک

آنتی تز و پاسخ بنیادگرایی و اسلام ارتجاعی

حالا به قسمت بعدی بحث بپردازیم. در حالی که بنیادگرایی، به تهدیدی جهانی تبدیل شده، پاسخ استراتژیک به این تهدید چیست؟ مسلم است که در مقابل چنین تهدیدی، باید در جستجوی يك پاسخ کارساز آرمانی و سیاسی بود. اگر در جستجوی چنین پاسخی باشیم، به روشنی خواهیم دید که پاسخ در يك کلام «اسلام دموکراتیک» است. چرا که هیچ کس نمی‌تواند بیش از ۷۵۰ میلیون زن مسلمان یا يك ونیم میلیارد زن و مرد مسلمان را با يك الگوی غیر اسلامی از بنیادگرایی بر حذر بدارد. اما در این پاسخ، عنصر مرکزی خود اسلام است. اما اسلام واقعی، اسلام دموکراتیک، که آنتی‌تز بنیادگرایی است...

در نتیجه و بلافاصله، این سوال مطرح می‌شود که واقعاً حقیقت اسلام چیست؟ آیا اسلام آن است که بنیادگراییان حاکم بر ایران می‌گویند؟ یا اسلام واقعی اسلام دموکراتیک است که بنیادگرایی و ارتجاع تحت نام اسلام را بدترین دشمن اسلام می‌داند؟ آیا جنایتهایی که رژیم آخوندی در ایران تحت نام اسلام انجام می‌دهد، به راستی منبعت از اسلام است؟ واقعیت این است که آخوندها هیچ ربطی به اسلام ندارند و این بزرگترین هدیه به آخوندهاست که اعمال آنها را به حساب اسلام بگذاریم. بگذارید که در این جا به عنوان زنی مسلمان تأکید کنم که به نظر من بزرگترین دجالیت زمانه این است که شیادان مرتجعی مثل خمینی، خودشان را به عنوان شاخص اسلام معرفی کرده‌اند. در حالیکه بنظر ما اسلام دین امید، رحمت، رهایی، آزادی، عشق، دوستی و صلح، توسعه، پیشرفت، بردباری، سهولت، سادگی، شفقت، گذشت و فدای خود برای آسایش و آزادی بقیه، و دین همه زیباییهای روی زمین و زیباییهای واقعی انسانها یعنی ارزشهای انسانی است. اسلام بزرگترین احترام و مرتبت را برای انسان و بخصوص زنان قائل است و خواهان برابری و آزادی زنان است. در حالی که آن چه آخوندها و مرتجعین از اسلام معرفی می‌کنند، دین سختی، شکنجه، انتقام، جنگ، بدبختی، ناامیدی، کینه، زورگویی، اجبار و همه سیاهیها و بدیهای روی زمین و در يك کلام دین زندیگور کردن انسانها با شاخص خدای شکنجه‌گر است.

من بارها از این آخوندها پرسیده‌ام که راستی در کجای اسلام جنایتهایی که شما می‌کنید، مورد تأیید قرار گرفته است؟ کشتار و قتل‌عام زندانیان سیاسی و بخصوص هزاران زن از دختران ۳ ساله تا مادران 70 ساله و زنان باردار در کجای اسلام و قرآن تأیید شده است؟ در کجای اسلام گفته شده که شما مجازید به زنان تهمت بزیند؟ آنها را در کوچه و خیابان تحقیر کنید، آنها را سنگسار کنید و در شکنجه‌گاهها توسط دژخیمان و پاسداران وحشی مورد آزار و تجاوز قرار دهید؟ در کجای اسلام اجبار به حجاب هست؟ مگر آیه صریح قرآن این نیست که لا اکره فی الدین؟ بنیادگراییان با عمده کردن مسایلی مثل حجاب بر اساس مرزبندی جنسی، تصویر کاملاً واژگونی از اسلام ارائه می‌دهند، گویا که اسلام فقط همین است. يك بررسی اجمالی از قرآن نشان می‌دهد که از میان بیش از ۶۲۳۴ آیه تنها در سه، چهار آیه به مسأله حجاب اشاره شده است. دجالگری آخوندها را ببینید که چه تصویری از اسلام درست کرده‌اند، تصویری از اسلام ساخته‌اند که گویی تمام اسلام یعنی حجاب.

بیش از ۹۰ درصد آیات قرآن به موضوعاتی اختصاص دارد که در آنها اصولاً هیچ بحثی از جنسیت و زن و مرد مطرح نیست، بلکه بحثهای تبیین هستی و تاریخ و مسئولیت انسان، فارغ از جنسیت او مطرح است. در خطابه‌های قرآن عبارت

«یا ایها الذین آمنوا» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) و یا «یا ایها الناس» و کلمه «ناس» و «بنی آدم» یعنی مردم، اساساً به کار رفته است که این هم یک نشانه از این است که در این کتاب آسمانی، مرزبندی و اختلاف جنسی جای ندارد و امری کاملاً فرعی است. البته آن چه بسیار مهمتر است، مضمون آیات است که به آن خواهیم پرداخت. بسیاری از آیات قرآن با صراحت و بدون ابهام بر برابری زن و مرد در خلقت، مسئولیت و ارزشگذاری دلالت دارد. در سراسر قرآن با قاطعیتی بی نظیر بر برابری زن و مرد و مسئولیت مشترک آنها تأکید شده و در صدها مورد آنها را مشترکاً مورد خطاب قرار می‌دهد. قرآن تصریح می‌کند «ای مردم ما شما را از زن و مرد آفریدیم و شما را شاخه‌ها و تیره‌های مختلف قرار دادیم تا شناسایی شوید اما گرمیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست».

اسلام دموکراتیک مجاهدین بر این پایه‌های فلسفی و چنین برداشتی از اسلام بنا شده و میانی نظری آن، سالها قبل از روی کار آمدن خمینی، توسط محمد حنیف‌نژاد و مسعود رجوی تدوین شده است که رو درروی برداشتهای ارتجاعی و فئودالی امثال خمینی از اسلام می‌باشد و مستند به قرآن و متون اصیل اسلامی است. اسلام دموکراتیک مجاهدین مورد استقبال میلیونها جوان روشنفکر و دانشجویان در ایران قرار گرفته و مفسران بزرگی هم چون آیت‌الله طالقانی آن را تأیید کرده‌اند.

در صحنه عمل و در تمام ۲۵ ساله‌ای که از رویارویی اسلام دموکراتیک با بنیادگرایی خمینی می‌گذرد، دعوا بر سر آزادی بوده است. در حالی که خمینی به محض این‌که به قدرت رسید، تمام حرفهایش درمورد آزادیها را زیر پا گذاشت. مجاهدین در همان هفته‌های اول تأکید کردند که موضوع اصلی انقلاب ایران «آزادیهای سیاسی» است. هنوز یک ماه نگذشته بود که عوامل خمینی، زنان را در خیابانها مورد حمله قرار دادند تا حجاب اجباری را تحمیل کنند. مجاهدین رسماً تحمیل حجاب و این رفتار سرکوبگرانه را محکوم کردند و زنان مجاهد که خودشان روسری داشتند در مقابل حملات پاسداران به دفاع از زنان بی‌حجاب برخاستند.

چند ماه بعد در تابستان خمینی «ولایت فقیه» را علم کرد، مجاهدین آن را قویاً رد کردند و بعد هم رفراندوم قانون اساسی و ولایت فقیه خمینی را تحریم کردند.

در سال ۶۰ وقتی خمینی می‌خواست لایحه قصاص را در مجلس آخوندی به تصویب برساند، مجاهدین نه تنها آن را ضداسلامی، بلکه یک «لایحه ضدانسانی» معرفی کردند. برای اطلاع شما یادآوری می‌کنم فیلمی را که کانال ۲ تلویزیون فرانسه پخش کرد و تا جایی که می‌دانم در انگلستان و چند کشور دیگر هم پخش شد و نشان می‌داد چطور آخوندها دست قطع می‌کنند، چشم درمی‌آورند و سنگسار می‌کنند، در مورد اجرای همین قانون آخوندهاست. یعنی مبنای قانونی این جنایتها، همین لایحه مجازاتها و قصاص آخوندها است که مجاهدین ۲۳ سال پیش آن را ضداسلامی و ضدانسانی خواندند. در تمام سالهای بعد، جنگ بین این دو نیرو که بر سر اسلام، شاخصهای کاملاً متضاد فلسفی و فرهنگی و تاریخی و سیاسی دارند ادامه پیدا کرده است اما نکته‌ی که می‌خواهم در این جا روی آن تأکید کنم این است که دعوا بر سر آزادی بین اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی، به طور کاملاً قانونمند به دعوا و تفاوت عمیق و اساسی برسر نگرش به زن و حقوق و آزادیهای زن راه می‌برد. کما این که امروز مسأله دموکراسی در هر جامعه و نظام اجتماعی یا آرمانی و فکری با مسأله برابری عجین است.

بر همین اساس، من معتقدم که شاخص و معیار تمایز بین اسلام دموکراتیک و هرگونه برداشت بنیادگرایانه و استبدادی از اسلام، نحوه برخورد با مسأله زن است. حالا، سعی می‌کنم با همین شاخص روی پنج محور مشخص، تفاوتها را کاملاً آشکار بین اسلام دموکراتیک و بنیادگرایی را به اختصار ذکر کنم.

دو رویکرد متضاد، درمناسبات انسانی

محور اول این است که بنیادگرایی در مناسبات بین انسانها بر مرزبندی جنسی و دوگانگی زن و مرد تأکید دارد، نتیجه بلافصل این دیدگاه، هژمونی ابدی مرد بر زن است. اما اسلام دموکراتیک بر یگانگی انسانی زن و مرد به‌عنوان انسان آگاه و آزاد و مختار و مسئول تأکید می‌کند، که نتیجه بلافصل آن برابری است.

جهان‌بینی اسلام، هیچ تفاوتی را بین زن و مرد، در جوهر و ذات انسانی به رسمیت نمی‌شناسد. زیرا ویژگیهای اساسی انسانی هر دو یکسان است. یعنی زن دارای آگاهی و اختیار است، پس در ذات خود به عنوان یک انسان کاملاً مسئول تلقی می‌شود.

در این مورد به آیاتی از قرآن اشاره می‌کنم که صراحتاً این موضوع را مورد تأکید قرار داده و هرگونه تبعیض جنسی را در این زمینه نفی کرده است:

- اولین مورد، تصریح بر برابری ذاتی زن و مرد است. از جمله آیه ۱۳ سوره حُجُرَات که می‌گوید: «ای مردم (این خطاب به همه مردم است، جدای از هر تفاوت و ویژگی آنها یا مرد و زن بودن) ای مردم، ما شما را مرد و زن آفریده و به صورت اقوام و ملت‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید. همانا، گر امیترین شما باتقواترین شماست. به تأکید خداوند دانا و خبیر است»^۱.

ملاحظه می‌کنید که قرآن صراحتاً می‌گوید که جز تقوا، هیچ امتیاز و تبعیضی به خاطر هیچ ویژگی دیگری اعم از نژادی و جنسی و قومی و ملی و غیره، برای انسانها به رسمیت نمی‌شناسد. معنی تقوا هم در فرهنگ اسلام حقیقی، عمل در جهت رهایی فرد و جامعه از هر عامل بازدارنده ضدتکاملی است.

- موضوع دیگر به رسمیت شناختن حق مبارزه و هجرت سیاسی برای زنان همپای مردان است، از جمله در آیه ۱۹۵ سوره «آل عمران»^۲.

- موضوع سوم به رسمیت شناختن حق سرپرستی و رهبری زنان ضمن هم‌رزمی در دعوت و جهاد است. به عنوان مثال آیه ۷۱ سوره «توبه» که می‌گوید: «و مردان و زنان مؤمن، برخی اولیا برخی دیگرند (یعنی سرپرست و راهگشا و راهبر دیگران و یگانه با همدیگرند) به نیکی فرامی‌خوانند و از بدی باز می‌دارند و نماز را برپای داشته و زکات می‌پردازند و خدا و پیامبرش را فرمان‌پذیرند، زود باشد که اینان مشمول رحمت خداوند قرار گیرند. همانا که خداوند با عزت و حکمت است»^۳.

در این آیه، ریشه کلمه «اولیاء» هم به معنی دوستی و هم به معنی سرپرستی و رهبری بکار می‌رود که در حقیقت اوج دوستی و مهرورزی است که به صورت قبول مسئولیت در قبال دیگر هم‌زمان و همراهان است. در قرآن، این جایگاه و شان و منزلت برای زنان همانند مردان شناخته شده است.

- چهارمین دسته از آیاتی که می‌خواهم به آنها اشاره کنم، آیاتی است که در آنها به مسأله برابری ذاتی زن و مرد در ارزشها و عملکردهای اعتقادی آنها تصریح شده است. به عنوان مثال، آیه ۳۵ سوره احزاب می‌گوید: «به‌طور مؤکد، مردان و زنان مسلمان، مردان و زنان مؤمن، مردان و زنان نیایشگر، مردان و زنان صادق، مردان و زنان شکیبا، مردان و زنان نرم‌دل و متواضع، مردان و زنان پرداخت‌کننده، مردان و زنان روزمگیر، مردان و زنانی که نوامیس خود را پاس می‌دارند، مردان و زنانی که به یاد پروردگارند، خداوند بخشایش و پاداش عظیم را برای ایشان فراهم داشته است»^۴. این آیات صریح قرآن نشان می‌دهد که برخلاف نظرگاه بنیادگرایان، در جهان‌بینی اسلام، هیچ تفاوتی بین زن و مرد، در جوهر و ذات انسانی وجود ندارد و هر دو به یکسان مخاطب قرآن هستند.

دو رویکرد متضاد، در ارزش‌گذاری

بعد از این نگاه مختصر به آیات قرآن، می‌خواهم به دومین مورد از تفاوت‌های بین بنیادگرایی و اسلام دموکراتیک و واقعی اشاره کنم. و آنهم موضوع ارزش‌گذاری است. در اندیشه بنیادگرایی ارزش‌گذاری و به عبارت دیگر خوب و بد و ثواب و گناه بر اساس مرزبندی جنسی و ایدئولوژی جنسیت است. زشت‌ترین و نابخشودنی‌ترین گناهان، خطاهای جنسی هستند و متقابلاً تقوا و پاکدامنی هم اساساً به تنزه جنسی سنجیده می‌شود. یعنی مقوله گناه و ثواب و پاکدامنی یا فساد، کمتر به پهنه سیاسی و اجتماعی ربط پیدا می‌کند. رواج این ملاک در جامعه، دیوارهای مرزبندی جنسی را بلندتر، قطورتر و فراگیرتر می‌کند. مرتجعان دنیا و آخرت را از پشت یک عینک جنسی می‌بینند. معراج پیامبر را هم به داستانهایی خیالپردازانه راجع به اهمیت گناه جنسی تبدیل کرده‌اند و از قول پیامبر نوشته‌اند: «زنی را دیدم که در تنور آتش او را از پاهایش آویخته بودند چون بی اجازه شوهر از خانه بیرون می‌رفته...» (کتاب حیات القلوب). در حالیکه در اسلام واقعی و در قرآن شما چنین افسانه‌پردازیهایی را نمی‌بینید. در اسلام، مهمترین مسأله توحید و مسئولیت اجتماعی انسان است، نه گناه و ثواب جنسی. گناهان کبیره در اسلام شامل ۷ فقره است که عبارتند از: یأس و نومیدی از رحمت خدا، قتل نفس، خوردن مال یتیمان، جادوگری و شیادی، رباخواری، فرار از جهاد و تهمت زدن به زنان. یعنی درست برعکس نظرگاه بنیادگرایان، اسلام گناهانی را گناه کبیره می‌شناسد که به جامعه و پامال کردن حقوق و حیات دیگران برمی‌گردد. یعنی موضوع این گناهان مسایل اجتماعی و سیاسی و حقوق مردم است، نه مسایل فردی و گناهان جنسی.

حالا به نظر شما علت اینکه بنیادگرایی گناه جنسی را این قدر برجسته می‌کند، چیست؟ واقعیت این است که بنیادگرایان با عمده کردن این گناهان و تأکید بر آنها، دستگاه سرکوب عمومی خودشان را شکل می‌دهند. شاید شنیده باشید که در ایران

تحت حاکمیت ملایان، دهها نوع گشت وجود دارد. محور کار همه این گشتیهای خیابانی و ارگانه‌های جاسوسی در همه ادارات و نهادهای جامعه همین بهانه‌جوییهاست.

دو رویکرد متضاد، با گناه و خطای فردی

بعد از بحث ارزشگذاری به سومین محور در زمینه تفاوت بنیادین بین دیدگاه اسلام واقعی با آن چه که بنیادگرایان به نام اسلام عرضه می‌کنند، می‌پردازیم. یعنی بحث تفاوت رویکرد بنیادگرایی و اسلام واقعی با مقوله گناه و خطای افراد که ۱۸۰درجه با یکدیگر متفاوت است. در رویکرد بنیادگرایی چون مرزبندی جنسی اصالت دارد، انسان در مقابل گناهان و خطاهای فردی خودش دائما در زیر یک سقف بسته قرار دارد و هر چه بیشتر به درون خودش فرو می‌رود و در ضعف و تزلزل دائمی، مقهور و مغلوب شرایط و اجبار است. در این دیدگاه انسان همیشه از یک «خدای بیدادگر»، در بیم و هراس است.

در رویکرد بنیادگرایان، انسان ذاتا شرور و گناهکار است و خدای بیدادگر برای این‌که انسان و تمایلات شریرانه‌اش را به بند بکشد، انواع ممنوعیتها را علیه او ایجاد می‌کند. در نتیجه در مقابل هر خطا و گناه فردی و عمدتا هم گناهان جنسی، افراد وارد سلسله‌یی از افکار و عذاب وجدان می‌شوند و از آن هم خلاصی ندارند.

اما اسلام واقعی، رویکرد کاملا متفاوتی دارد. اسلام انسان را در برابر هستی مطلق، یعنی خدا مسئول می‌شناسد. با این سمت‌گیری، انسان، چه زن و چه مرد، قادر است از مدار اجبارات طبیعی و غریزی و اجتماعی خارج شود و می‌تواند در حیات اجتماعی برای تغییر شرایط مسئولیت بپذیرد.

در این دستگاه، مسئولیت زن و مرد برابر است و مسئولیت‌پذیری برای تغییر دادن و بهتر کردن زندگی اجتماعی، افراد را از بیچ و تاب خوردن در درون خودشان بیرون می‌کشد.

بله، در اسلام دموکراتیک و واقعی، در مورد خطاهای فردی، اصل بر عفو و رحمت است. هم چنان‌که اشاره کردم، در قرآن تصریحات روشنی وجود دارد که احکام قرآن برای سختی و عذاب دادن نیست، بلکه اراده خدا بر سهل‌گیری و تسامح است.

دو رویکرد متضاد با احکام

موضوع چهارم، رویکرد بنیادگرایانه نسبت به مقررات حرام و حلال در خوردن و نوشیدن و یا احکامی مثل روزه است. آخوندها تصویری از اسلام ارائه می‌دهند که گویی هدف قرآن و اسلام سخت‌گیری بر انسانها و به بند کشیدن آنها و یا آزمودن آنها در قالب یک رشته مقررات و باید و نبایدهای شدید است. کما این‌که در عمل با اجبار و فشار و تجسس، رعایت آنها را به جامعه تحمیل می‌کنند. در حالی که اگر به آیات قرآن در این زمینه نگاه کنید بنای کار اصلا بر سخت‌گیری و به سختی انداختن انسانها نیست. برخی از آیات به‌وضوح حاکی از این است که با توجه به دگمها و رسومات سختی که در دوران جاهلیت و در جامعه آن زمان بوده است، تصریح و تأکید بر پاکیزگی نعمات خدا و توصیه به بهره‌بردن از آنهاست. در سوره مائده آیه ۸۷ و در سوره اعراف آیه ۱۵۷ و آیه ۳۲ در همین باره است. به وضوح روشن است که برخلاف تلقی بنیادگرایان مرتجع، قرآن در صدد ایجاد محدودیت برای انسان نیست بلکه هدفش «برداشتن غل و زنجیر از دست و پای افراد» و «حلال شمردن نعمتهای خداوند» و «امر به عدالت و احسان و نهی از ستم و تجاوز» و «سهل گرفتن و گشایش» است و نه ایجاد «سختی و فشار».

دو رویکرد متضاد در مورد جایگاه زن در رهبری

بحث بعدی، یا محور پنجم بحث جایگاه زن در رهبری سیاسی و اجتماعی و در قضاوت است که به نظر من مهمترین بحث در تضاد بین بنیادگرایی و اسلام است. در بنیادگرایی، زنان به طور ازلی و ابدی از حق رهبری و شرکت در حاکمیت و قدرت سیاسی محرومند و حق نشستن بر کرسی قضاوت و مرجعیت دینی را نیز ندارند. در منطوق آخوندهای بنیادگرا بسیار روشن است که اصلا بحث بر سر علم و صلاحیت نیست. بحث بر سر نفس «زن بودن» است. آخوند یزدی، رئیس پیشین قوه قضائیه رژیم و از آخوندهای بسیار نزدیک به خمینی که الان هم عضو شورای نگهبان قانون اساسی رژیم است، تصریح می‌کند: «در اسلام (یعنی اسلام خمینی) زنان از دو چیز ممنوع هستند؛ یکی قضاوت و دیگری امارت (یعنی حکومت و حاکمیت و هژمونی) و زن در هر مرحله‌یی از علم و فضل و کمال و تدبیر باشد، چون زن است، حق حکومت ندارد».

اما این ادعاها ضد اسلام است. از نظر اسلام، زن از تمامی این حقوق برخوردار است و حقوقی برابر با مرد دارد. آخوندها برای انکار حق زنان در قضاوت و رهبری و مرجعیت، استنادات مشترکی دارند. آنها بیشترین بحثها را در زمینه قضاوت کرده‌اند و از روی آن ممنوعیت حکومت و رهبری و مرجعیت برای زن را نتیجه گرفته‌اند. اگر دلایل آنها برای ممنوع بودن قضاوت زن معتبر نباشد، خودبه‌خود ادعای آنها در مورد ممنوع بودن مرجعیت و حکومت و رهبری برای زن هم بی‌اعتبار می‌شود.

در اجتهاد دینی هر حکم و نظری با یکی از این ۴ معیار سنجیده می‌شود: قرآن، سنت یعنی گفتار، نوشتار و عملکرد پیامبر و امامان، اجماع علما، عقل. اما دلایل آخوندها برای اثبات ادعاهای بالا با هیچ‌یک از این ملاکها انطباق ندارد.

تحرر بنیادگرایان و مخدوش کردن چهره اسلام

بحث در مورد رویکرد متضاد بنیادگرایان و اسلام را در محورهای دیگر هم می‌توان ادامه داد ولی چون فرصت‌مان محدود است، اجازه بدهید که به کلیت بحث در مورد مخدوش کردن چهره اسلام توسط بنیادگرایان بپردازیم. بنیادگرایی با شیوه قشریگری و چسبیدن به قالبها و با تحجر و خشک اندیشی، روح و پیام رهاییبخش اسلام را تماماً پایمال کرده و در تمام زمینه‌ها چهره‌ی کاملاً معکوس از اسلام ارائه داده است. از آن جاکه موضوع بحث ما زنان است. در این جا به مخدوش کردن روح و پیام اسلام در مورد زنان اشاره می‌کنیم.

اگر با یک نگاه منصفانه و تاریخی به شرایط اقتصادی - اجتماعی ظهور اسلام در جزیره‌العرب نگاه کنیم، خواه به اسلام سمپاتی داشته باشیم و یا نداشته باشیم، در واقعیت تاریخی، خواهیم دید که دین و جنبش اسلام با شعار یکتاپرستی و نفی بت‌پرستی در قبایل عرب بومی، قدم به عرصه تاریخ گذاشت، اما در عین حال، از همان اولین هفته‌های ظهورش، پرداختن به سرنوشت تیره زنان را به‌طور علنی در دستور خود قرار داد و آن را افشا کرد. به عبارت دیگر، این یک واقعیت مسلم است که در پیامها و آموزشهای اسلام، «زن ستیزی» درکنار بت‌پرستی و جنگ قبایلی و فقر و عقب‌ماندگی، مورد نکوهش قرار گرفته است.

در آن زمان و در جامعه‌ی که پیامبر اسلام مبعوث شد، به خاطر جایگاه منفی زن، فرزند دختر پدیدهی شوم تلقی می‌شد. قرآن با نکوهش زیاد می‌گوید وقتی به کسی خبر می‌دهند که نوزادش دختر است، از شدت خشم چهره‌اش سیاه می‌شود. در آن زمان، در میان اعراب رسم زنده‌گور کردن دختران رایج بود. زیرا فرزند دختر را مایه ننگ و عار می‌دانستند و می‌ترسیدند دخترشان در جنگهای قبایلی در معرض اسارت و بردگی قرار گیرد و به بازار فحشا تحویل داده شود. همچنین نگران بودند که به علت فقر نتوانند به آنها غذا بدهند یا چیزی لازم را به او بدهند. آیات قرآن به این مسأله پرداخته و به شدت این رویکرد نسبت به فرزند دختر و به‌طور کلی نسبت به زن را نکوهش کرده است. پیامبر اسلام برای ساختن یک فرهنگ جدید، در عمل به زنان احترام می‌گذاشت. پیامبر به احترام دخترش فاطمه از جای خود بلند می‌شد و عبايش را روی زمین می‌انداخت تا او بنشیند. این رفتار پیامبر این قدر با فرهنگ آن زمان تفاوت داشت که حتی به او اعتراض می‌کردند که چرا چنین رفتاری با فرزند دخترش دارد؟ اما پیامبر اسلام مصرانه می‌خواست فرهنگ دیگری را جایگزین کند.

در قبایل عرب در آن زمان، صرفنظر از موارد استثنایی و یا در میان اشراف، به طور عام برای زنان حق مالکیت و ارث قابل نبودند. حتی وقتی کسی می‌مرد، زن او نیز جزو مایملک او حساب می‌شد و در عداد شتر و گوسفند و سایر داراییهای مرد موقع تقسیم ارث به یک کسی می‌رسید. اما در همان زمان، اسلام به طور عام و بدون استثنا برای زنان حق ارث را به رسمیت شناخت.

راهگشایی های اسلام برای برابری زنان

اگر راهگشاییهای اسلام برای برابری زن را در شرایط اقتصادی و اجتماعی آن روزگار یعنی قرن هفتم میلادی، ارزیابی کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که هیچ انقلاب و تحول بزرگ اجتماعی نسبت به شرایط اقتصادی و اجتماعی زمان خودش تا این اندازه نتوانسته است حقوق زنان را متحول کند.

چون فرصت بحث مبسوط نیست، فقط به صورت تیتیر، برخی از دستاوردهای عملی اسلام برای زنان را یادآوری می‌کنم. در قسمت قبلی به برخی آیات مربوط به آن هم اشاره شد.

- فراخواندن و پذیرفتن فرد فرد زنان به اسلام به صورت مستقل و فارغ از «سروران» مرد. یعنی فارغ از این‌که شوهر، پدر یا مادر او کیست، زن خودش اجازه داشت انتخاب کند و بپذیرد یا نپذیرد.

- به رسمیت شناختن پیشقدمی زنان در مبارزه سیاسی بدون اجازه شوهر یا سایر مردان خانواده. می‌دانید که در جهان سوم هم‌اکنون خیلی از دختران بدون اجازه خانواده‌شان حق ندارند به مبارزه بپیوندند.
- به رسمیت شناختن حق و آزادی ازدواج زن به اختیار خودش و منع هرگونه الزام و اکراه توسط پدر و بزرگتران. در نظر بگیرید که هنوز در خیلی از جوامع از جمله جامعه ما دختر بدون اجازه خانواده مجاز به ازدواج نیست.
- منع مادر شدن زاینبار برای زن و منع هرگونه خدمات اجباری در خانه، حتی منع شیردادن اجباری به نوزاد.
- جرم شمردن هرگونه تهمت زدن به زنان، به عنوان گناه کبیره و مقرر کردن مجازات برای تهمت‌زننده حتی اگر شوهر همان زن باشد.

- تربیت نسل نوینی از زنان پیشتاز که قدرت قبول هرگونه مسئولیت را داشتند. برجسته‌ترین این زنان که «بیعت کننده» یعنی طرف پیمان مستقیم با شخص پیامبر اسلام محسوب می‌شدند، نزدیک به ۷۰۰ نفر بودند که سخنانشان شنیده و پیروی می‌شد.

در زمینه قدمهای بزرگ اسلام در جهت احقاق حقوق زنان، اجازه بدهید، درباره موضوع طلاق هم به طور مختصر اشاره کنیم.

- يك قدم مهم به سود زنان، منع طلاقهاي ظالمانه و خودسرانه مرسوم در آن زمان بود. در آن زمان خیلی از مردها بدون دلیل می‌توانستند زن را طلاق بدهند. یکی از این روشهای ظالمانه که به آن «ظهار» می‌گفتند این طوری بود که شوهر آن سر هر موضوعی، مثلاً معاملات یا شرط بندی یا قمار، یا هر موضوع دیگری سرنوشت زن خودشان را به بازی می‌گرفتند و می‌گفتند که «اگر چنین یا چنان بشود، مثلاً قرضم را سر موعدهش نپردازم، یا اگر در معامله زیان بکنم، یا اگر شترم نزاید، یا اگر فلان کس را نکشم» زنم در حکم مادرم خواهد بود! یعنی سرنوشت زن بستگی به این داشت که فرد آیا در معامله یا شرطبندی برنده شود یا بازنده!

نوع دیگری از این طلاقهای ظالمانه اسمش «ایلاء» بود و به این صورت بود که شوهر قسم می‌خورد زنش را بدون آنکه طلاق بدهد، بایکوت کند. یعنی در واقع زن تبدیل به نوعی زندانی می‌شد که در خانه شوهر باید می‌ماند. يك رسم ظالمانه دیگر تعلیق بود به این صورت که شوهر، زن را ترك می‌کرد اما طلاق نمی‌داد و در نتیجه زن نمی‌توانست به راه خودش برود و مثلاً دوباره ازدواج کند. اسلام این شیوه‌های ظالمانه طلاق را که بسیار ضد زن بود، نکوهش کرد و آنها را لغو کرد.

- یکی دیگر از قدمهای بزرگ اسلام در مورد حقوق زنان، این بود که حق طلاق به درخواست زن و به خاطرخواست و تمایل زن را ابداع کرد. اولین طلاق به درخواست يك زن و بدون کسب موافقت از شوهرش توسط شخص پیامبر جاری گشت و سپس در متن قرآن تأیید و ثبت شد. این طلاق را طلاق «خلع» می‌نامند. ماجرای وضع شدن «طلاق خلع» از این قرار بود که زنی به نام حبیبه دختر سهل که همسر مردی به نام «ثابت بن قیس» بود، به حضرت محمد شکایت برد که دیگر نمی‌خواهد با شوهرش زندگی کند زیرا از او خوشش نمی‌آید، پیامبر چند سوال از او نمود و بعد طلاق زن را جاری کرد بی‌آنکه نیازی به هرگونه گفتگو با مرد مطرح باشد.

اسلام پویا و دموکراتیک در برابر اسلام ایستا و بنیادگرا

تا این جایی بحث، نظرگاه اسلام در مورد زن که کاملاً در مقابل نظرگاه بنیادگرایی است، و هم چنین موارد این راهگشایی عملی به اختصار بیان گردید. اما با وجود نگرش بنیادی اسلام در مورد زنان، واقعیت این است که منابع اسلامی و در اغلب قریب به اتفاق کتابهای فقهی اسلامی، صراحتاً بر تبعیض علیه زن تصریح می‌شود. در خود قرآن هم در بعضی از آیات قرآن احکامی وجود دارد (مثل این که سهم زن در ارث نصف مرد است) که با اصل برابری زن و مرد متناقض به نظر می‌رسد. این تناقض چیست؟ چگونه قابل توجیه است؟ در این باره به دو نکته مهم می‌خواهم اشاره کنم:

نکته اول این که در يك برخورد علمی و درست، فهم معنا و مفهوم احکامی که در قرآن در مورد زنان گفته شده یا سایر گفته‌ها و سنتهای پیامبر، مثل هر پدیده اجتماعی دیگر، تنها زمانی امکانپذیر است که ما به شرایط آن زمان توجه کنیم. بدون در نظر گرفتن این پارامتر، هیچ‌وقت نمی‌توانیم به شناخت درستی برسیم. تحلیلی که اسلام در به رسمیت شناختن هویت اجتماعی زن به وجود آورد، تنها زمانی درست فهمیده می‌شود که بدانیم در آن زمان یعنی در ۴ قرن پیش چه رفتاری با زنان می‌شده است و این که اساساً زن مایمک مرد محسوب می‌شده است. در این صورت روشن می‌شود که

هر يك از اين احكام كه در شرايط امروز تبعيض عليه زن به نظر مي‌رسد، در آن زمان و در آن جامعه، انقلاب بزرگي در احقاق حقوق انساني زنان بود. همان زني كه اساسا انسان تلقى نمي‌شد.

نكته دوم اين است كه اين احكام در عين حال به هيچوجه دگم يعني احكام جامد و تغييرناپذير نيستند. بلكه با توجه به نگرش و تبیین اسلام از زن از يكسو و ديناميزم قرآن و اسلام از سوي ديگر، مي‌بايستي متناسب با پيشرفت‌هاي تاريخي، و براي تسريع به سمت رهايي و برابري احكام مناسبتر از طريق اجتهاد تدوين و اجرا شود. اينجا ديگر به‌خوبي مي‌توان به تفاوت دو نوع اسلام به كلي متضاد پي برد: اسلام ايستا و بنيادگرا در برابر اسلام پويا و دموكراتيک. در اولي همه چيز جامد و قشري و در يك كلام رو به گذشته است. اما دومي جامعه و انسان را در حرکت و در تكامل و رو به آینده مي‌بيند. در باره اجتهاد و ديناميزم قرآن بحث مفصلي هست كه متاسفانه به دليل محدوديت وقت نمي‌توانيم به طور مشروح به آن بپردازيم ۶.

رژيم بنيادگرا، به مثابه يك تماميت

در همين جا ضروري است نكته مهم ديگري را به لحاظ شناخت رژيم بنيادگراي حاكم بر ايران اضافه كنم و آن اينكه تقسيم اين رژيم به دو جناح اصلاح‌طلب و محافظه‌كار و جستجو براي پيدا كردن جناح مدره در درون نظام بنيادگرا، امري نادرست است و مانع موضعگيري روشن و اصولي عليه آن مي‌شود. هر آنچه در اين سالها تحت نام رفرم، توسط اين رژيم صورت گرفته است تماماً عقب‌نشينيهايي تحت اجبار و در محدوده نظام آخوندي بوده است كه صرفاً در خدمت بقاي اين نظام و تداوم زن‌ستيزي و صدور تروريسم صورت گرفته است.

به عنوان مثال خاتمي در ابتداي رياست‌جمهوريش ادعاهاي زيادي در زمينه انجام اصلاحات در رابطه با زنان داشت. يادتان هست كه روزنامه‌هاي غرب مي‌نوشتند: آخوند مُدريه‌ي آمده كه مي‌خواهد رژيم را تغيير بدهد... به‌خصوص مي‌خواهد تغييرات زيادي در مورد زنان ايجاد كند و مسئله زنان و جوانان در صدر الوتبه‌ايش قرار دارد. اما الان ۷ سال بعد از رياست او در هيچ زمينه‌يي و به ويژه در زمينه حقوق زنان، چيزي عوض نشده است، بلكه وضع بدتر هم شده است. در همين دوران، كنوانسيون رفع هرگونه تبعيض با امضاي خود خاتمي رد شده است. حكم اجراي ۲۶ مورد سنگسار در همين دوره صادر شده است. و تمامي قوانين تبعيض جنسي كه حيات زن را هم محترم نمي‌شناسد، به قوت خود باقيست.

فصل پنجم :

حضور مقاومت ايران در عراق و مسأله مبرم يکهزار زن قهرمان آزادي

در اينجا اجازه بدهيد يك موضوع مبرم ديگر را هم با شما در ميان بگذارم كه بي‌ارتباط با بحث امروز ما نيست. در حال حاضر نزديك به ۴۰۰۰ تن از اعضاي مقاومت ايران كه هزار تن آنان را زنان تشكيل مي‌دهند، در داخل خاك عراق در وضعيت بسيار خطيري بسر مي‌برند. اين قهرمانان مبارزه براي آزادي، ۱۸ سال است از خانه و خانمان، پدر، مادر، همسر و فرزند و همه مواهب زندگي گذشته‌اند و براي مبارزه با فاشيسم مذهبي حاكم بر ايران و استقرار آزادي در ميهنشان، به كنار مرزهاي ميهن خود رفته‌اند. بسياري از آنها در آمريكا و اروپا و ايران عاليترين تحصيلات را داشته و اكثرشان از پيشتازان جنبش برابري در ميهن اسير ما هستند. شمار زيادي از آنان زنان مقاومي هستند كه سالها در سياهچالهاي رژيم آخوندي تحت وحشيانه‌ترين شكنجه‌ها قرار داشته‌اند. آنها حامل مجموعه بي‌نظيري از تجارب زنان در برابري و مسئوليت‌پذيري هستند. در يك كلام آنها يك گنجينه ارزشمند از فشرده مبارزات رهاييبخش مردم ايران و جنبش زنان براي برابري محسوب مي‌شوند. هزار زني كه هر کدام اسطوره و قهرماني هستند كه افسانه و داستانهاي آنها را بايد سالها و سالها نوشت. از تجارب، آزدگي و رهايي آنها، درس گرفت، افتخار كرد و براي ميليونها زن دردمند در سراسر دنيا و از جمله در ميهن خودم ايران، آنها را بكار بست و آموزش داد.

و همچنين در كنارشان، هزاران مرد رهايي كه به عنوان يك پديده جديد تاريخي، به امر برابري و تبعيض مثبت زنان ايمان دارند، عمل مي‌كنند آن را اشاعه مي‌دهند و از آن دفاع مي‌كنند؛ مرداني رها شده از اندیشه مردسالار جنسيت. من فكر مي‌كنم چنين مرداني هم در تاريخ بي‌نظير و جديدند. تجارب و داستانهاي آنها را بايد بر فراز تاريخ نوشت و آدين بست. به آن بايد افتخار كرد به‌خصوص براي هر كس كه خودش را فعال جنبش برابري زنان مي‌داند. كاش فرصت بود از آنها بيشتر مي‌گفتم يا خودشان را مي‌ديديد و انشاءالله فرصتي باشد كه بتوانيد با خودشان صحبت كنيد

و از زبان خودشان بشنوید. چون فکر می‌کنم در يك صحبت بسیار ساده در مورد نك آنها خواهید دید که چرا می‌گویم خلق جدید و پدیده جدید و کمک کار جدي در امر برابري و حقانيت حقوق زنان.

اما رژیم آخوندي که در سيمای مجاهدين و مقاومت ايران، نابودي خود را می‌بیند، با تمام قوا تلاش می‌کند که این زنان و مردان را از عراق اخراج کنند. شکی نیست که به دنبال این حکم اخراج، خطر کشتار و قتل عام آنها بسیار جدي است. به همین خاطر الان چه فعالان این مقاومت از زن و مرد در سراسر دنیا، چه دوستان خارجي یا ایرانی این مقاومت و نهایتاً هرکس که برای حقوق بشر و حقوق انسانها ارزش قائل است، همه دارند مشترکاً تلاش می‌کنند تا مانع وقوع این فاجعه بزرگ بشوند. واقعیت این است که آخوندها می‌خواهند این مانع را از سر راه بردارند تا اولاً خودشان از دست آلترناتیو واقعي‌شان خلاص شوند و دوم اینکه راه توطئه‌هایشان برای پیشروي در عراق باز شود. توطئه آخوندها برای اخراج مجاهدين از عراق، در میان ایرانیان و همچنین در میان مردم و عشایر و احزاب عراق و بسیاری از شخصیت‌های سياسي در سطح جهان موجي از اعتراض را برانگیخته است. ۳۰۵ نماینده پارلمان انگلستان در ژانویه گذشته طی بیانیه مشترکي اعلام کردند: «جهان در حال حاضر می‌داند که سازمان مجاهدين خلق ايران بخش مهمي از حرکت برای متوقف کردن پیشروي بنیادگرایی در عراق و منطقه می‌باشد. بنا بر این مهم است که حضور آنان در عراق به عنوان يك جنبش سياسي مستقل به رسمیت شناخته شود».

در حال حاضر شماری از برجسته‌ترین وکلا و حقوقدانان بین‌المللي به موضعگیری در این زمینه پرداخته‌اند و حقوق اعضا مجاهدين در عراق را بر اساس قانون انساندوستانه بین‌المللي و کنوانسیون‌های ژنو مورد تاکید قرار داده‌اند. آنها تاکید کرده‌اند که به دلیل آن‌که مجاهدين درگیر جنگ نبودند، باید از حقوق مندرج در کنوانسیون چهارم ژنو بهره‌مند شوند. این کنوانسیون، هر گونه جابه‌جایی اجباري آنها را منع می‌کند.

در چنین شرایطی، یاری رساندن به رزمندگان آزادي و به‌خصوص زنان قهرمان يك وظیفه مبرم برای همه آزادیخواهان و به‌خصوص فعالان زن می‌باشد مطمئنم که هر چه این تلاشها و فعالیتها گسترده‌تر شود حتماً تاثیر خودش را روی افراد تصمیم‌گیرنده خواهد داشت.

فشرده بحث

خواهران عزیزم، زنان آزاده و آزادیخواه

در اینجا توجه شما را به فشرده بحثی که انجام شد جلب می‌کنم:

۱- بنیادگرایی اسلامي که با حاکمیت خميني در ايران سر برآورده است، يك تهديد جديد جهاني است. تفکر و فرهنگ بنیادگرایی نوع خميني بر مرزبندي و تبعیض جنسي استوار است، همچنانکه سنگ‌بنای فاشیسم هیتلري، برتری نژادي بود.

۲- مرزبندي جنسي در بنیادگرایی، در عمل اجتماعي به صورت آپارتاید و جداسازی جنسي و تبدیل زن به موجود درجه دوم، اعمال سرکوب و وحشیانه، و مهمتر از همه نفي هويت انساني زن و محرومیت ابدی او از رهبری و مشارکت در حاکمیت سياسي بارز می‌شود.

۳- بنیادگرایی اسلامي که قلبش در تهران و در حاکمیت فاشیسم مذهبي آخوندها می‌تپد، به دلیل ناسازگاریش با دنیاي معاصر، در هر شرایطی بقای خود را در تهاجم و گسترش جستجو می‌کند و صدور بنیادگرایی و تروریسم و گسترش زن‌سنجی بخش‌های لاینفک ماهیت آن محسوب می‌شوند.

۴- رشد بنیادگرایی اسلامي در جوامع مسلمان نه تنها آزادیهای فردي و اجتماعي و به ویژه حقوق زنان را به مخاطره می‌اندازد، بلکه امکان همزیستی و مدارا را چه در درون جوامع مسلمان و چه در میان مسلمانان و پیروان سایر مذاهب و تمدنها، از بین می‌برد و خصومت را جایگزین دوستی و همکاری می‌کند.

۵- مبارزه با بنیادگرایی از وظایف مبرم جنبش برابري است. ماماشات کشورهای غربي در قبال رژیم حاکم بر ايران نتیجه منفي داشته و به گسترش بنیادگرایی کمک کرده است.

۶- بنیادگرایی هر چند به نام اسلام عمل می‌کند اما ضد اسلام و مغایر پیام رحمت و رهایی آن است. یکی دانستن بنیادگرایی و اسلام فقط به سود مقاصد شوم بنیادگرایان می‌باشد.

۷- پاسخ کارساز تاریخي و آرمانی و سياسي در برابر بنیادگرایی، همانا اسلام دموکراتیک است که می‌تواند مانع سوءاستفاده بنیادگرایان از احساسات مذهبي مردم شود و يك پاسخ و الگوی اصیل و دموکراتیک را در مقابل همه مسلمانان برای تحقق خواسته‌های برحقشان در راستای دموکراسي و عدالت قرار دهد.

۸- رژیم بنیادگرای حاکم بر ایران، حضور مجاهدین در عراق را مهمترین مانع و رادع در برابر مطامع خود در عراق می‌بیند از این رو با توطئه برای اخراج مجاهدین از عراق، می‌خواهد راه را برای مداخله‌جویی در عراق و روی کار آوردن الگوی حکومت ایران در این کشور هموار کند و یا لاقلاً سهم هر چه بیشتری را از قدرت سیاسی در عراق به چنگ بیاورد.

۹- حمایت مردم و عشایر عراق و به خصوص تشکلهای زنان عراقی از مجاهدین و زنان قهرمان این مقاومت، در ده ماه پس از سقوط دولت پیشین عراق، هم استقلال و اصالت مجاهدین و مقاومت ایران را بار دیگر و به درخشانترین وجه ثابت کرده و هم نقش تاریخی مجاهدین را در مقابله با گسترش بنیادگرایی مورد تأکید قرار می‌دهد.

۱۰- دفاع از مجاهدین مستقر در عراق، مخصوصاً دفاع از هزار زن قهرمان مقاومت، وظیفه انسانی‌های آزاده و به‌خصوص فعالان زن در سراسر جهان است.

فصل ششم :

تجربه مقاومت ایران و نقش زنان در مقابله با بنیادگرایی

در این قسمت می‌خواهیم در باره تجربه عینی و پراتیک این جنبش در بحث زنان، صحبت کنیم. واقعیت این است که اگر دلخوش کردن به تحول در درون نظام بنیادگرای حاکم بر ایران و جستجو در میان آخوندها، برای پیدا کردن مدره، یک تجربه کاملاً منفی است، اما در مقابل، تجربه مقاومت ایران در مقابله سازش‌ناپذیر با بنیادگرایی، دستاوردهای درخشانی داشته است.

روشن است که در اینجا فرصت نیست تا به تمامیت سیاسی - استراتژیک و فرهنگی - تاریخی بحث پردازیم. اما تا آن جا که به طور خاص به تجربه زنان در مقابله با بنیادگرایی مربوط می‌شود، فکر می‌کنم دست کم وجوه اساسی آن می‌تواند به عنوان یک تجربه بسیار پر بار در اختیار خواهران ما در نقاط دیگر جهان قرار بگیرد. اما درس پایه از تجربه زنان ایران در مقابله با این دشمنان بشریت، در یک کلام و به طور خلاصه این است: عدم مماشات و مرزبندی قاطع و بی‌شکاف در برابر تمامیت این نظام ضدانسانی. حضور زنان در مدار رهبری در این مقاومت، در جریان مقابله با رژیم به دست آمده که الی‌الابد هیچ حقی را برای زنان در رهبری و حاکمیت و قدرت سیاسی به رسمیت نمی‌شناسد. آخوندها مصمم بودند و هستند که هیچ چیز از انسانیت زن ایرانی باقی نگذارند و تنها شانس ما این بود که این واقعیت را به درستی درک کردیم... البته بهای سنگینی برای آن پرداختیم ولی به خاطر همین درک درست، در مسیر درستی پیش رفتیم. قیمت گزاف بود ولی نتیجه درخشان. به بهای خون ده‌هزار زن شهید و اسیر، به بهای تحمل طاقت‌فرساترین شکنجه‌ها و رنج و رزم و مقاومت هزاران زن گمنام و بی‌نام و نشان که در صفوف مقاومت، از همه چیز خود در راه آزادی گذشتند و تا فراسوی مرزهای طاقت انسانی پایداری کردند، و به یمن یک مبارزه فرهنگی عمیق در درون صفوف جنبشمان با بقایای اندیشه‌های ارتجاعی، امروز، در چارچوب مقاومت ایران، زنان به دستاوردهایی منحصر به فرد در کل تاریخ جنبشهای رهاییبخش نایل شده‌اند.

بیش از ۵۲ درصد اعضای پارلمان مقاومت را زنان تشکیل می‌دهند. در سازمان محوری مقاومت، شورای رهبری، از یک دهه پیش تماماً از زنان ذیصلاح مجاهد تشکیل شده و آنها یک هژمونی یکدست و تمام‌عیار را در سازمانی که جدیترین مسئولیتهای مقاومت را عهده‌دار است به شایستگی اعمال می‌کنند و یک تجربه طولانی پشت سر دارند..

راهگشایی و ضرورت انگیزش های خارج از ذهن

۲۰ سال پیش، جنبش ما در بحثهای جمع‌بندی سالانه‌اش، با این سؤال کلیدی رو به رو شد که چرا در سازمان مجاهدین خلق ایران (به عنوان سازمان محوری مقاومت)، سطح مسئولیت زنان سه مدار پایینتر از مردان باقی مانده است؟ یعنی در حالیکه زنان به طور گسترده در تمامی صحنه‌های مقاومت حضور دارند و همچنین با توجه به این‌که مجاهدین به برابری زن و مرد به عنوان یک ارزش آرمانی معتقدند و در عمل هم به ظاهر هیچ مانع و محدودیتی برای ارتقای زنان وجود ندارد، پس چرا زنان ما در چنین حدی متوقف شده‌اند؟

این سوال بسیار قابل توجهی بود و به همین خاطر بحث و بررسی زیادی روی آن شد. در بررسی این مسأله و در پی یافتن راه حلی برای آن به یک راه حل جدید رسیدیم. این راه حل، در یک کلام، راهگشایی به صورت جهش کیفی از طریق شرکت زن در رهبری بود. بلافاصله این سوال مطرح شد که آیا زنی که چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد، وجود دارد یا نه؟

وقتي من كانديداي اين مسئوليت شدم و مي‌بايست مسئوليت سنگين شركت در رهبري را مي‌پذيرفتم، تصميم‌گيري براي بسيار سخت و طاقت‌فرسا بود. آنهم سازماني كه چنگ در چنگ با مهيب‌ترين استبداد مذهبي حاكم بود. ولي يك چيز ترديدمايم را از بين مي‌برد: اين‌كه به طور واقعي مي‌ديدم كه خارج از ذهن خودم و به خاطر الزامات جنينش مقاومت، مي‌بايست اين قدم برداشته شود. يعني براي پيش رفتن، بايد به اين ضرورت پاسخ مي‌داديم. علاوه بر اين، در جريان نشستهاي چند ماهه، حس کرده بودم كه رهايي زنان و آزاد شدن انرژيشان و همين‌طور رهايي خودم در گروه مسئوليت‌پذيري هر چه بيشتر است به شرط اين‌كه از موضع خودنمايي يا فرمالستي نباشد. انگيزش حركت بر اساس ضرورت خارج از خود فرد، در آن زمان جرقه اندیشه‌ي جديدي را در ذهن من مشتعل كرد. اين‌كه اگر من از خودم شروع كنم جواب سخت است ولي اگر از واقعييت بيرون و مسئوليتي كه هست شروع كنم ديگر بايد برغم همه سختي آن جواب، مثبت داد. بعدها در طول تجربه‌ي رويارويي با اندیشه‌ي مبتني بر تبعيض جنسي و مردسالار به عنوان ايدئولوژي حاكم در طول تاريخ، به ما ثابت شد كه رهايي از اسارت چه براي زنان و چه براي مردان جز با ديناميسم خارج از خود و انگيزشهاي نوين انساني ميسر نيست. ورود زن به رهبري، تحول گسترده‌يي را در جنينش ما به وجود آورد كه به‌خصوص براي زنان يك سكوي پرش بود. اين جهش با يك انقلاب عميق در اندیشه‌ها، چه زنان و چه مردان - همراه بود و علاوه بر آن، ما مي‌بايست در هر مرحله، ظرف سازماندهانه متناسب را فراهم مي‌كرديم. بر اساس گزارش سالانه بخش تشكيلات، حضور زنان در شوراي مركزي از ۱۵ درصد به ۳۴ درصد افزايش پيدا كرد، يعني بيش از ۲۰۰ درصد رشد داشتيم. سه سال بعد تعداد زنان در ستاد فرماندهي ارتش آزاديبخش به نژديك ۵۰ درصد رسيد. يعني ۷ تن از ۱۵ عضو اين ستاد، بودند. طي سالهاي ۶۸ تا ۷۲ به مرور پروژه سپردن مسئوليتهاي كليدي به زنان پيش رفت، در سال ۷۲ كنگره مجاهدين كه پس از نشستهاي لايهي متعدد برگزار شد، تمام اعضا و كانديداهاي شوراي رهبري را از ميان زنان ذيصلاح انتخاب كرد كه طي اين مدت شايستگي خود را در مسئوليت‌پذيري ثابت کرده بودند. اما طي اين مسير اصلاً ساده نبود. ما در هر مرحله با مشكلات متعددي دست و پنجه نرم كرديم. قبل از هر چيز بايد به اندكي از موانع ذهني اين راه اشاره كرد. به قول تولستوي نويسنده بزرگ روسي «ما بايد از آن چيزهاي سخن به ميان آوريم كه همه مي‌دانند و كسي را ياراي گفتن آن نيست»

مشكل ناباوري

اولين مشكل، مشكل ناباوري بود. ناباوري نسبت به اين كه زنان مي‌توانند در موقعيتهاي كليدي قرار بگيرند. اين ناباوري هم در مردان نسبت به زنان وجود داشت و هم خود زنان هم نسبت به خودشان ناباور بودند و اين ابتدايي‌ترين تضادي بود كه بايد هر زن و مردی از آن عبور مي‌كرد. مردان مي‌گفتند: درحالي‌كه مرداني با اين همه سابقه و تجربه حضور دارند، چرا بايد آنها تحت مسئوليت زنان كار كنند؟ اصلاً مگر زنها مي‌توانند از عهده اين كارهاي سخت و اداره اين افراد برآيند؟ شعار برابري خوبست ولي نه در همه كارها. خوب، اين حرف و واكنش مردان بود. اما مشكل بزرگتر، ناباوري خود زنان بود. اغلب مي‌گفتند: مگر ما مي‌توانيم از عهده چنين كاري برآيم؟ اصلاً مگر ما را كسي قبول دارد؟ همه به ما به چشم فرم و دكور نگاه مي‌كنند. همين حرفها و نگرانيها باعث مي‌شد كه زنان متزلزل شوند و در كار و مسئوليت، جسارت و قدرت ريسك‌پذيري نداشته باشند. موارد زيادي را به خاطر دارم كه زنان، به محض اينكه خطا و اشتباهي در كار مرتكب مي‌شدند، با همان اولين خطا فرو مي‌ريختند و خودشان را از صحنه حذف مي‌كردند. زنانی كه در موضع مسئول، دچار ضربه يا شكست مي‌شدند گاه تا چند سال دچار فروريختگي، شكستن و پاسيويسم مي‌شدند و حاضر نمي‌شدند دوباره مسئوليت جدي بپذيرند. اگر هم قبول مي‌كردند بسيار لرزان بودند. با هر سختي به گريه مي‌افتادند، افسرده مي‌شدند يا در صحنه نمي‌ماندند و يا اگر هم در موضع مسئوليت مي‌ماندند، ولي در درون خودشان پاسيو بودند و از برخورد با مسايل و مشكلات كار گريزان بودند. در اين زمينه تگتنگ زنان ما تجربه و مثالهاي زيادي دارند. اگر خواستيد مي‌توانيد پاي صحبت خودشان بنشينيد تا روايت كنند. در همين راستا هر زني بايد از اين عبور مي‌كرد كه نبايد براي نگاهي شاخص باشد كه پيامش درجه ۲ بودن و ضعيفه ديدن اوست و او را فرم و دكور مي‌بيند و نبايد از اين طريق سمت و سو بگيرد.

زنان ما باید می‌آموختند که باید برایشان آرمان آزادی و رهایی زن، شاخص و راهنمای عمل باشد چرا که این ضرورت آزادی و دموکراسی مردم و میهنش است.

بنا بر این باید برایش رویکرد و نگاه مسئولیتی شاخص و سمت‌وسودهنده باشد که از او می‌خواهند با ضعیفگی و هجوم فرهنگ مردسالار مبارزه کند و صحنه را خالی نکند. این يك جنگ مستمر بین دو شاخص در درون هر زنی بوده و هست و این راهنمای عمل نكته‌ك زنانه در تمامی لحظات سخت است، از جمله خودم.

بالاخره اصالت با چیست؟

با مشکلات و موانع واقعی درونی؟ یا با دنیای بیرون از ذهن و تعهد به آرمان هر انسان و رابطی که هر فرد برای تعهد به آرمانش با بیرون خودش دارد؟

جنگ با نگرش کالایی

اما در مسیر مسئولیت‌پذیری و برابری و هژمونی، مشکلات يك به يك آشکار می‌شود. از جمله مشکل شکل و قیافه، چه در نگاه زنان و چه در نگاه مردان.

یکی از آنها می‌گفت: «من خودم زنی تحصیلکرده و روشنفکر بودم و در جامعه شغل داشتم ولی در اعماق ذهنم معیار اصلی در ارزشگذاری، زیبایی زن بود و فکر می‌کردم که نهایتاً آنچه موقعیت يك زن را در جامعه تعیین می‌کند ویژگی‌های ظاهری و شکل و قیافه اوست هر قدر هم که کار کند یا تحصیل کند. حتی وقتی وارد مبارزه شدم و به صفوف ارتش پیوستم برغم این‌که شنیده بودم که زنان در آنجا موقعیتهای ویژه دارند و در مواضع فرماندهی هستند، باز باورش برایم سخت بود و تا ندیدم باور نکردم. فکر می‌کردم بیشتر فرم است و تبلیغ. بنا بر این، دنبال این بودم که بینم معیار ارتقای زنان چیست و آیا زنی که زیاد زیبا نیستند هم فرمانده و مسئول می‌شوند! البته بیان این لحظات ذهنی و این افکار واقعا خیلی سخت بود به‌خصوص برای زن مبارز. راستش از خودم تعجب کرده بودم که من با آن سوابق به عنوان يك زن روشنفکر، چرا این قدر برایم اینها پر رنگ شده و وقتی به چشم دیدم که در آنجا چنین ارزشگذاری‌هایی نیست و هر زنی با هر قیافه‌ای راهش باز است و به مواضع کلیدی و فرماندهی رسیده، برایم بسیار تعجب‌آور بود. همین جاها بود که دگمهای ذهنی و معیارهای شکل گرفته در اعماق ذهنم در مورد معیار ارزشگذاری برای ارتقای زنان و توان آنها تغییر می‌کرد و فرو می‌ریخت و باور کردم که شخصیت زن جدا از ویژگی‌های ظاهری اوست». این نمونه‌ای از حرف زنان بر سر شکل و قیافه بود. اما مردان هم در این وسط حرفهای خودشان را داشتند: یادم هست یکی از مردان می‌گفت: «در ابتدا وقتی فرمانده ما يك زنی بود که در اشلهای نرمال جامعه زنی زیبا محسوب نمی‌شد، اصلاً دلم نمی‌خواست هژمونی او را بپذیرم و فکر می‌کردم به چه دلیل باید این یکی را بپذیرم حالا که مسئول زن را بپذیرفتیم دیگر چرا باید این قدر توی سر ما بخورد که کسانی باشند که حتی در دنیای قبلی از پائین‌ترینها به حساب می‌آمدند». البته بیان این لحظات خیلی برایشان سخت بود.

دیگری در حالی که در چشمانش اشک جمع شده بود، می‌گفت: «اگرچه این لحظات مانند برق از ذهنم می‌گذشت اما با تامل روی آن، اوج کارکرد فرهنگ مردسالار و جنسیتی را می‌دیدم که پایه‌های ضدانسانی و ضدزن داشت. یعنی چگونه است که در برخورد با يك زن، قبل از این‌که به شخصیت، کاراکتر و توانمندی‌های او به‌عنوان يك انسان توجه کنم ویژگی‌های فیزیکی به‌عنوان يك کالا در ذهن ما مردان مطرح می‌شود و به او به همین چشم نگاه می‌کنیم... این‌جا بود که هم من و هم سایر مردان از چنین ایدئولوژی و فرهنگی که ریشه‌دار و تاریخی در اعماق ضمیرمان بود، بیزار می‌شدیم و مصمم می‌شدیم که هرچه جدیتر با این فرهنگ مبارزه کنیم... اینجا بود که به ارزش هژمونی و تبعیض مثبت زنان بر مردان پی می‌بردیم که چگونه با این اندیشه مردسالار ما می‌جنگد و آن را از صحنه خارج می‌کند. اینجا تازه ارزش مسئولیت‌پذیری زنان در این جنبش را فهم می‌کردیم و می‌فهمیدیم که تا کجا ضرورت راهگشا برای خلاصی ما مردان از ارزشهای مردسالارانه است.»

مسئولیت‌پذیری و هژمونی زنان

همان‌طور که گفتیم به مرور مسئولیتها به زنان سپرده می‌شد و همراه با آن ارزشهای نو در کار زنان در همه زمینه‌ها بارز می‌شد. مردان ما هم در پیشرفت این روند، فعالانه و به نحو تحسین‌انگیزی شرکت داشتند. آنها به روشنی درک

می‌کردند که برای آزادی خلق و میهنشان و خودشان این مسیری اجتناب‌ناپذیر است. در حقیقت خودشان با گام‌های بلند مسیر رهایی را می‌پیمودند.

سپس ما به یک نقطه عطف رسیدیم. در این مرحله کل دستگاه ما، از زن و مرد، برای یک جهش جدید آمادگی داشت. به این معنی که ما سیاست تبعیض مثبت و هژمونی زنان را جهت زدودن کامل مردسالاری و بالغ کردن اندیشه برابری به پیش بردیم.

اما نه مردان به سادگی از هژمونی و سلطه برکارهایی که سالها در آن تجربه داشتند، دست برمی‌داشتند و نه زنان به سادگی می‌توانستند مسئولیتهای سنگین را به عهده بگیرند و به درستی اعمال هژمونی و فرماندهی کنند.

برای زنان پذیرش مسئولیت فرماندهی حتی در سطوح پائین کار سختی بود.

یک زن مجاهد می‌گفت: «تازه توانسته بودم خودم را با پذیرش مسئولیتهای دشوار و کارهایی که تا الان در انحصار مردان بوده یک مقدار آداپته کنم و توانسته بودم از پس کارهایی مانند کار با زرهیها، رانندگی زرهی و تعمیرات ماشینهای سنگین بریبایم. ولی یکباره با یک مشکل جدید مواجه شدم و فرماندهی تعدادی از برادران به عهده من گذاشته شد. احساس کردم اصلاً توان پذیرش چنین مسئولیتی را ندارم. قبول این مسئولیت آنقدر برایم سنگین بود که از نگرانی شبها خوابم نمی‌برد. می‌گفتم خدایا چگونه به آنها که سنشان بیشتر است، تجربه و سابقه‌شان هم بیشتر است، فرمان بدهم. یادم هست شب اول، نزد مسئول رفتم و گریه‌کنان از او خواستم که این کار را از من نخواهد. گفت چرا؟ گفتم رویار اگر بخواهم بگویم، نمی‌خواهم ضعیفها و ناتواناییهایم جلو مردان معلوم شود. اگر اشتباه کنم آبرویم می‌رود و دیگر هیچوقت نمی‌توانم جلو آنها سر بلند کنم. آخر من چگونه فرمانده این همه مرد بزرگتر از خودم، با سن و سال زیاد بشوم. من قدرت اعمال هژمونی به اینها را ندارم.

مسئولم قول داد در هر حالتی به من کمک کند و من با تکیه به او و بر اساس تعهدی که برای فداکاری در مسیر مبارزه داشتم، به خودم گفتم مگر برای آزادی وطنم و خلاصی از شر رژیم با این همه جنایت و ستم، نباید از هر تلاش و سختی استقبال کنم و مگر نباید برای پیشبرد این مبارزه از هر نوع اندیشه جنسیت، آزاد و رها شوم؟ دیدم پاسخ به این سؤالها مثبت و واقعی است و بدون پاسخگویی به آن و حرکت در این مسیر، پیشبرد کارها و به ثمر رساندن مبارزه امکانپذیر نیست. با این فکر و با این دینامیزم خارج از خودم بود که توانستم وارد این دنیای سخت از مبارزه فرهنگی با اندیشه جنسیت در درون خودم بشوم و در عمل هم توانستم مسئولیت را بر عهده بگیرم. آنجا با خودم عهد کردم که در این مسیر من نباید از هیچ تلاش و کوشش و سختی فرار کنم به عکس باید از آنها استقبال کنم تا بتوانم در مسیر مبارزه خودم را از اندیشه مردسالار آزاد و رها کنم و چنین انسانهایی می‌توانند با ملاحی زن ستیز و ضدزن بجنگند. واقعیت این بود که دیدم پاسخ به این سوالات فقط از این طریق است. یعنی با دینامیزم خارج از خودم می‌توانم وارد این مبارزه سخت بشوم و گر نه این فرهنگ و اندیشه از روزی که من به دنیا آمدم با رگ و پوست من عجین است. چطور می‌توانم از آن فاصله بگیرم».

راستش را بخواهید اعمال فرماندهی بر زنان هم، برای زنان یک مشکل جدی بود.

یکی از خواهران در این باره می‌گفت: «فرماندهی و اعمال هژمونی بر زنان برایم خیلی سخت بود. فکر می‌کردم از فرمانده مردها شدن هم سختتر است».

دیگری می‌گفت: «وقتی فرمانده تعدادی زن شدم، یکباره با بسیاری از احساسات نهفته در درونم مواجه شدم که تا دیروز خیلی برایم آشنا نبود و اگر بود خیلی خفته بود. اول درگیر قیاس و حسادتهای نهانی در اعماق ذهنم با آنها می‌شدم که حتی بیانش برایم سخت و جانکاه بود. با خودم می‌گفتم که چگونه من به عنوان یک زن مبارز، فمینیست، انقلابی و مسئول، بگویم که من لحظات حسادت و قیاس با زنان تحت مسئولیت داشتم. چگونه از حسادت به قیافه بهتر، تحصیلات بیشتر یا هنرمند بودن یا توانمندیهای بالقوه بیشتر در آنها و تغییرات و رشد سریعتر آنها و حتی جوانتر بودن آنها صحبت کنم. اینها را در درون داشتم اما بسیار سختتر از آن، بیانش بود. در اینجا به خودم نهیب زدم و تازه فهمیدم که اگر اینها را حل نکنم اصلاً صلاحیت فرماندهی بر آنها را ندارم و باز دیدم که از درون خودم اصلاً نمی‌توانم این تضادها را حل کنم و اگر شاخص درون خودم بود، ترجیح می‌دادم که در این موضع نباشم. اما باز هم به یاد تعهد و مسئولیت برای مبارزه با ستم و استبداد حاکم بر میهنم افتادم و دیدم که آزادی و رهایی زنان برای آزادی و رهایی مردمشان ضروری است و درک این ضرورت بود که مانند یک موتور قوی، من را جلو می‌برد و وادار می‌کرد که تضادها را حل کنم. به عکس آن افکار و معیارها، زنان را دوست داشته باشم. از زیبایی آنها لذت ببرم و از رنج و درد آنها ناراحت باشم و اصلاً از یکی دیدن خودم با آنها و دیدن زیباییها و توانمندیهای آنها احساس شمع کنم. دیدم دیگر زیبایی و زشتی آنها مرا تحت تاثیر

قرار نمی‌دهد و این معیارها دیگر کمرنگ شده و با آنها یکدل شده‌ام و برایم زیبایی انسانها در شخصیت، طرز تفکر، ویژگیهای رها بودنشان، میزان مسئولیت‌پذیری آنها، کارکرد و ارزشهای انسانی آنهاست. نه در شکل و قیافه. پس از مدتی می‌دیدم که سایر خواهرانم همگی برایم بسیار زیبا و دوست‌داشتنی هستند ولو که به ظاهر خیلی متفاوت باشند. و این احساس بسیار زیبایی بود که به آن می‌رسیدم و حاضر نبودم آن‌را با هیچ چیز عوض کنم. در همین نقاط بود که حتی از غول شکل و قیافه در درون خودم خلاص می‌شدم و دیگر به عنوان یک زن مجبور نبودم در برابر یک تار موی سپید، یک چروک در صورت و افزایش یک سال به عمرم دائم نگران و ناراحت باشم و احساس کنم که دیگر به درد نمی‌خورم، غولی و دردی که فکر می‌کنم هر زنی از ابتدای تولد با آن مواجه است و در لحظه لحظه عمرش او را خرد و خمیر می‌کند و از میدان زندگی انسانی خارج می‌کند و به او تحمیل می‌کند که باید خودش را یک کالا با همان ارزشها ببیند. احساس می‌کردم که رهایی زن از غول شکل و قیافه یک مرحله کیفی از نبرد هر زنی با ایدئولوژی جنسیت و مردسالار است و چقدر از او انرژی آزاد می‌کند و چقدر او را رها می‌کند. راستی اگر هر زنی هر روز صبح برای رفتن به سر کار و مسئولیت به جای فکر به این‌که چگونه باشد که زیباتر بنماید و بهتر جلوه کند، به این فکر کند که چگونه مسئولتر و چگونه ویژگیهای انسانی را بیشتر کسب کند و چطور رهاتر تا از عهده مسئولیت‌هایش برآید، آن وقت چه دنیای راحت، فراخ و رهایی‌بخشی برای خودش و دیگران ایجاد خواهد کرد. اینطوری زنان از زنجیرهای نهفته در درونشان که بر دست و پایشان پیچیده شده، آزاد می‌شوند. بعد از ورود به چنین دنیایی بود که در رابطه با خواهرانم دیدم که دیگر نه تنها از رشد و توانمندیهای مثبت آنها گزیده نمی‌شوم بلکه به عکس قدرت آنرا پیدا می‌کنم آنها را به عنوان جزئی از ارزشهای خودم قدر بدانم و کمک کنم که آنها هر چه سریعتر تجارب و حتی جای من را بگیرند و حتی به موضع مسئولیت من برسند و از من جلو بزنند. این نیاز دنیای رهایی و آزادی برای زنان و برای همه انسانها اعم از زن و مرد است که بجای اینکه رقیب هم باشند دوست، خواهر، مادر و هم‌رزم و پشتیبان هم باشند و از رشد و ارتقای هم لذت ببرند و مانع هم نشوند و از این بابت آشفته و قفل نشوند. به عکس راهگشای هم باشند.

تازه فهمیدم که نقش آرمان مشترک آزادی و دموکراسی برای مردم و وطن برای زنان (و قطعاً برای مردان) چقدر نقش تعیین‌کننده است و در واقع تنها راه رسیدن به آزادی و برابری و رهایی برای زنان است و تنها این راه است که من را و ما را از هر آنچه ارزشهای دنیای جنسیت است رها می‌کند، رها از معیارها و ارزشهای کاذبی مانند حسادت، رقابت، زشتی، زیبایی، برتری طبقاتی، برتری فرهنگی، تفاوت امکانات، تحصیلات و هر نوع ارزشی که زن در به دست آوردنش نقشی نداشته و برایش تلاشی نکرده است اما متأسفانه در طول تاریخ سرلوحه تمامی فرهنگها و ارزشها و منشا تبعیض و ستم مضاعف بر زنان گردیده است».

این مبحث یکی از شیرین‌ترین مباحثی است که جنبش ما در اوج ناباوری با آن درگیر بوده. خیلی از زنان ابتدا آن‌را باور نداشتند و در اولین لحظه که این موضوعات به ذهنشان می‌زد، می‌گفتند ما وقتی وارد مبارزه شدیم اینها را حل کرده بودیم و برایمان مهم نبود و به همین دلیل راهمان باز شد. پس چه شد که دوباره اینجا سربر آورد؟ جواب این بود که چیزی نشده، راست می‌گویید. در یک مدار، در یک لایه و سطح، این مشکل حل شده و کنار زده شده بود ولی نه در اعماق اندیشه، جایی که باید به‌طور کامل زیر و رو شود.

رهایی مردان

اما مشکلات به اینجا ختم نمی‌شد. بگذارید به یک زمینه دیگر از تضادهایی که مردان و زنان ما در کشاکش مبارزه با اندیشه مبتنی بر تبعیض جنسی با آن درگیر بودند اشاره کنم:

یکی از مردان مجاهد می‌گفت: «بحث رشد خواهران و به‌عهده گرفتن مسئولیتها توسط آنها را در حد یک یا چند مورد پذیرفته بودم و خوشحال بودم که از آن عبور کرده و جلو رفته‌ام. اما وقتی خبر تشکیل شورای رهبری متشکل از زنان را شنیدم، یک‌باره تمام وجودم در برابر آن منقبض شد. احساس می‌کردم که چیزی برایم باقی نمانده است. اندیشه مردسالارانه نمی‌توانست بپذیرد که همه امور بدست زنان بیفتد و در عین حال کارها خوب پیش برود. اما می‌فهمیدم که این همان ارتجاع و اندیشه تبعیض جنسی است که در اعماق اندیشه من عمل می‌کند.

در افتادن با آن برایم خیلی سخت بود. به خودم می‌گفتم کاش می‌شد با یک بار انقلاب کردن، همه ارزشهای مردسالاری را در تمامیت آن طلاق داد و ارزشهای دنیای نوین را جایگزین کرد. ولی متأسفانه دنیای کهن با تمام قدمت تاریخی آن

در درونم ریشه دوانده بود و با هر تهاجم اندیشه نو، عقب می‌نشست، ولی باز در سنگر دیگری سر برمی‌آورد و حمله خودش را شروع می‌کرد.

مثلاً: وقتی از خواهر فرماندهام يك انتقاد و اشنباه دیدم، برای شکایت نزد فرمانده بالاتر رفتم و کلی از دست فرمانده مستقیم شکایت کردم و اشکالات او را برجسته کردم. البته واقعاً نمی‌فهمیدم که دارم چه می‌کنم و فکر می‌کردم که از يك حق طبیعی و دموکراتیک در مناسباتمان دارم استفاده می‌کنم و انتقاداتم را به مسئولم راحت بیان می‌کنم. وقتی تمام حرفهایم را زدم، فرمانده بالاتر به من گفت، بسیار خوب، حرفهایت درست. آیا این انتقادات برای اصلاح اوست؟ یا می‌گویی صلاحیت این‌کار را ندارد و یا باید او را برداشت؟ و یا لااقل کار تو را عوض کرد که راحت باشی؟ وقتی مسئولانه با خودم فکر کردم، دیدم که اصلاً این‌طور نیست و این خیلی عدم صداقت است اگر بگویم او صلاحیت ندارد. وقتی هدف خفته در درون خودم را دیدم، شرم کردم و بلافاصله، با یادآوری آموزشی که دیده بودم، برای رهایی از شرم آنرا به زبان آوردم. واقعیت این بود که تمام ارزشهای دستگاه مردسالار در درونم به من می‌گفت در برابر این پدیده جدید یعنی هژمونی زنان بایستم و مقاومت کنم و همه چیز آنرا زیر ذربین بدبینی قرار دهم و بهانه بگیرم و نپذیرم. و وقتی همینها را گفتم، تصمیم گرفتم که از آن ببعد به جای تسلیم در برابر فرهنگ مردسالار، با آن بجنگم». و حالا يك مثال دیگر از زنان را بشنوید:

خواهری می‌گفت: «وقتی خبر شورای رهبری متشکل از زنان را شنیدم، گفتم خدایا پس کارهای جدی چه می‌شود؟ یعنی همه سرنوشت يك جنبش به دست زنان سپرده می‌شود؟ مگر می‌شود؟ درست است که تا بحال این خواهران خیلی کارها کرده‌اند، ولی مگر می‌شود همه کارها را به آنها داد، فردا اگر شکست خوردیم چه می‌شود؟ فردا اگر ضربه خوردیم چی؟!»

مرحله جدید: پیشروی از سطح به عمق

بعد از این مرحله به مرحله جدیدی رسیدیم: مرحله پیشروی از سطح به عمق. روزها و لحظات این زنان و مردان، پر از این جنگها و جدالهای درون ذهن، تناقضها و دیالوگها و همپای آن، عبور از آنها بود. پروسه بسیار سخت بود، واقعاً بسیار سخت، بدون استثنا، برای هر مرحله‌اش. باید اذعان کنم که وقتی هژمونی کامل با زنان شد، تازه جنگ جدی با فرهنگ مردسالاری در ابعاد کیفی جدیدی شروع شد. به عبارت سادتر، در عرض جبهه همه مواضع اشغال شد، اما در عمق مساله حل نبود و مشکلات یکی پس از دیگری آشکار می‌شد. مثلاً برای خود زنان، بعد از عبور از پذیرفتن مسئولیت و فرماندهی و مواضع کلیدی، سقفي که برای کار خود قایل بودند، مدیریت خوب، هماهنگی و اداره افراد تحت مسئولیت بود. اما وقتی کار به محتوای امور و مسئولیتها و ورود در تضادها می‌رسید، نهایتاً میدان را به‌طور کامل به مردان تحت مسئولیت خود می‌دادند. در ابتدا این امر برایشان خیلی عادی و مشروع بود و می‌گفتند «خوب دیگر چه اشکالی دارد، همین‌که ما مدیریت می‌کنیم و از کیفیت آنها استفاده می‌کنیم هم مهم است و هم کافی».

مدهای طولانی طول کشید تا زنان متوجه شدند که این استدلال ناشی از فرهنگ مردسالار و ناشی از ترس از ورود به مشکلات مضمون و محتوای امور است.

واقعیت این بود که باید يك به يك آنها، این مسیر را طی می‌کردند که البته کارسختی بود. وقتی زنان متوجه شدند که برای وارد شدن خودشان به محتوای امور و کارها، باید زنانی مثل خودشان را جدی بگیرند و نمی‌باید فقط روی مردان حساب کنند، کار با زنان برای زنان مسئول تبدیل به يك ارزش شد. هم برای ورود خودشان به عمق کارها و هم به خاطر این که در این مسیر باید يك زن دیگر مانند خودشان را هم وارد کار کنند و جدی بگیرند و او را هم برانگیزند تا با ناباوریهایی خودش نسبت به خودش بجنگد و علاوه بر این او را حمایت و راهنمایی هم بکنند. آنها هم‌چنین به این نتیجه بسیار مهم رسیدند که برای دنیای جدید نیاز دارند مردانی با همین ویژگی را تربیت کنند و آموزش بدهند. از این طریق بود که هر زن مسئول، خودش يك گام جدی مسئولتر می‌شد و به نابآوری نسبت به خودش و نسبت به سایر زنان، غلبه می‌کرد و قدم به قدم در مسیر نفی فرهنگ ضعیفگی و مردسالاری جلو می‌رفت. این مسیر حرکت در عمق، مسیر سختی است. مسیر ساختن زنانی مسئول، رها و توانمند در سطوح بالای فرماندهی و رهبری، از جدیترین مسئولیتهایی است که هر زن مسئول باید آنرا بدوش بگیرد. یعنی تربیت و آموزش زنان و مردان

رها و قدرتمند در مبارزه با ایدئولوژی مردسالار، یعنی تربیت يك نسل جدید، الزام انجام چنین مسئولیت خطیری، نبرد مستمر با فرهنگ عقب‌مانده جنسیتِ مردسالار و ضدانسانی است.

جنگی در اعماق با مردسالاری

از آنجا که دعوای هژمونی، جنگی بود در اعماق با مردسالاری، به همین خاطر عیناً برای مردان هم وجود داشت. مردانی که باید مسأله پذیرش برابری و هژمونی زن را حل می‌کردند. در واقع زنان مسئول و فرمانده برای این‌که وارد محتوای کار مردان تحت مسئولیت خود بشوند با يك مقاومت و گارد جدی از طرف آنها مواجه بودند.

دعوی این مردان این بود که ما که شما را به‌عنوان مسئول و فرمانده و مدیر پذیرفته‌ایم دیگر به حیطة تخصصی کار ما وارد نشوید! ابتدا مهاجم بودند و حتی پرخاشگرانه مانع می‌شدند. فقط بحث و دیالوگ در کار نبود و گاه پرخاشگری جایگزین آن می‌شد. اما وقتی فهمیدند که این واکنش، ناشی از فرهنگ مردسالاری است که خودش را در قالب يك استدلال ظاهراً مشروع وارد می‌کند، خودشان با آن به جنگ پرداختند.

بعد از شکست و عقب‌نشینی پرخاشگری، قدم بعدی پاسیویسم بود. یعنی در حالی‌که می‌پذیرفتند که باید در حیطة تخصصی هم گارد باز داشته باشند و ورود زنان را به رسمیت بشناسند، اما چون سخت بود و قبول نداشتند، در عمل، موضع پاسیو اتخاذ می‌کردند و این آن چیزی بود که مطلقاً در کار و مسئولیت، که پاسیویسم خوره آنست، آنرا نمی‌خواستیم. تا اینکه متوجه شدند که این هم ناشی از همان فرهنگ مردسالار است. یعنی که باید هم ورود زنان مسئولشان را به حیطة کار بپذیرند و هم اکتیو و فعال باشند و این برای مردان یکی از مهمترین گردهمایی جنگ با فرهنگ مردسالار بود که از آن باید عبور می‌کردند. یعنی یادگرفتن اینکه چگونه حیطة خودمختار و تحت هژمونی مطلقه خودشان را باز کنند و به دیگران هم راه و میدان بدهند. بعد از این بود که توانستند هم هژمونی مسئولشان را در حیطة تخصصی کار بپذیرند و هم اکتیو و مسئول و موثر باشند و این برای مردان جنبش یکی از گردهمایی بسیار سخت بود که از آن پیروزمندانه عبور کردند.

محصول رهایی زن و هژمونی زن و برابری زن، مطلقاً نباید پاسیویسم و از دور خارج کردن مردان باشد. به عکس، شاخص حرکت و مسیر درست اینست که مردان، سرانجام هرچه جدیتر و مسئولتر و اکتیوتر شوند. تاکید می‌کنم که شاخص مبارزه مردان با فرهنگ جنسیت و مردسالار اینست که آنان هم مانند زنان انبوهی انرژی هرز رفته در چاه ویل فرهنگ نرینه را آزاد کنند. این چنین است که مردان ارتقا می‌یابند، رها و احیاء و مسئولتر می‌شوند. پس این انقلابیست برای مسئولتر شدن هم زن و هم مرد و نه ورود یکی و حذف دیگری. بلکه دقیقاً مردان بسا بالاتر و بسیار توانمندتر از قبل می‌شوند.

و این مسیر ادامه دارد و خوشبختانه آنچه در حال حاضر در جریان است تربیت و آموزش زنان و مردانی رها و مسئول است که زنان مسئول این جنبش آنرا برعهده دارند.

بطور خلاصه، بحث مبارزه با فرهنگ مردسالار، هم در زنان و هم در مردان در عمق جبهه جنگ فرهنگی ادامه دارد. هر روز تجارب و خیرات زیادی بر جای می‌گذارد که مهمترین آنها، تربیت زنان و مردانی رها با توان مسأله‌حل‌کنی و مسئولیت‌پذیری خارق‌العاده است. این همان آزاد شدن انرژیهای انسان در مسیر رهایی و یگانگی است که در میدان مبارزه برای آزادی آنرا به‌چشم می‌بینیم. فکر می‌کنم این متعلق به همه زنان و مردان آزادیخواهی است که می‌خواهند مسیر رهایی و یگانگی را طی کنند.

آن چه در این میان محرك و دینامیسم این حرکت پرکشاکش بود، باز هم ضرورت انگیزشهای خارج از خود فرد و به طور مشخص ضرورت‌های اکید مبارزه با بنیادگرایی و فاشیسم مذهبی در خارج از تمایلات و اذهان ما چه به طور فردی و چه در سبک کارها و سیستمها بود. ما باید به الزامهای این نبرد، هرچه که باشند پاسخ می‌گفتیم و این مستلزم گام برداشتن در مسیر برابری و رهایی بود. این همان ضرورتی بود که همه را اعم از زنان و مردان و مسئولان قدیمی و جوانترها، وادار می‌کرد از پیله درون خودشان از افکاری که فقط در ذهن خودشان داشتند خارج شوند و به ضرورت‌های بیرون از ذهن خودشان و خارج از خودشان، که کاملاً هم واقعی بود، نگاه کنند و در برابرش مسئولیت بپذیرند. به جرات باید بگویم که نسل ما شادمان و مسرور و مغرور است که توانسته تجربه بزرگی را پشت سر بگذارد و می‌تواند دستاورد آن را در اختیار جنبش رهایی و ریشه‌کنی تبعیض و مرزبندی جنسی قرار بدهد. تجربه آموزش، تربیت و حضور نسلی از زنان و همچنین مردانی که در پروسه نبرد با فرهنگ مردسالار، توانستند به قیل رقیعی برسند

که از این پیشتر، تصور آن ناممکن می‌نمود. این مردان به جدیترین مدافعان حقوق زنان تبدیل شدند و این را در جریان عمل ثابت کردند و می‌توانند شاهدان و گواهانی برای مسئولیت‌پذیری همه زنان باشند.

حماسه رهایی ، بیان يك احساس

همین‌جا دلم می‌خواهد احساس واقعی و درونیم را بگویم که، خیلی دلم می‌خواست يك نویسنده زبردست بودم، یا يك شاعر توانمند، یا يك نقاش چیرمدست، یا يك وکیل توانا تا بتوانم از آن حماسه‌هایی که در جنبش مقاومت ایران به‌خصوص زنان و مردانش می‌آفرینند حرف بزنم. ولی متأسفانه زبانم و توانم قاصر است. فکر می‌کنم تاریخ حتماً این‌کار را خواهد کرد. قهرمانانی که می‌شود در باره هرکدامشان کتاب نوشت، زیباترین شعرها را سرود و زیباترین نقاشیها را ترسیم کرد.

در عین حال، در وری این رنجها و شکنجه‌ها، توانمندی و زیباییهای طبیعت و خلقت زن و همچنین مرد رها شده از ورطه ندیای جنسیت، بسیار زیاد است. اما متأسفانه فرهنگ مردسالار و دیدگاه جنسیت، نگذاشته است که این توانمندیها و زیباییها بارز شود. برآستی من از روی حماسه‌هایی که در مقاومت این زنان و بدنالش مردان آفریده‌اند، خیلی وقتها خدا را سپاسگزار می‌کنم که من را زن و انسان آفرید به ما این قدرت را داد که بتوانیم مبارزه کنیم و مسیر رهایی را طی کنیم.

راستش احساس می‌کنم قادر نیستم عواطف نسبت به رزمندگان مسیر آزادی را هم، از زاناش تا مردانش، بیان کنم. بنابراین اجازه بدهید برای بیان احساس نسبت به تمام فعالان این جنبش در سراسر دنیا و از جمله شما دوستان عزیز که در اینجا گرد هم آمده‌اید شعری را از شاعر نامدار میهنم شاملو بخوانم:

اشک رازبست

لبخند رازبست

عشق رازبست

اشک آن شب لبخند عشقم بود

قصه نیستم که بگویی

نغمه نیستم که بخوانی

صدا نیستم که بشنوی

یا چیزی چنان که ببینی

یا چیزی چنان که بدانی

من درد مشترکم، مرا فریاد کن

درخت با جنگل سخن می‌گوید

علف با صحرا

سناره با کهکشان

و من با تو سخن می‌گویم

نامت را به من بگو

دستت را به من بده

حرفت را به من بگو

قلبت را به من بده

من ریشه‌های تو را دریافته‌ام

با لبانت برای همه لبها سخن گفته‌ام

و دستهایت با دستان من آشناست

در خلوت روشن با تو گریسته‌ام

برای خاطر زندگان،

و در گورستان تاریک با تو خوانده‌ام زیباترین سرودها را

زیرا که مردگان این سال

عاشق‌ترین زندگان بوده‌اند

دستت را به من بده
دستهای تو با من آشناست
ای دیر یافته! با تو سخن می‌گویم
بسان ابر که با توفان
بسان علف که با صحرا
بسان باران که با دریا
بسان پرند که با بهار
بسان درخت که با جنگل سخن می‌گوید
زیرا که من ریشه‌های تو را دریافته‌ام
زیرا که صدای من
با صدای تو آشناست.

چکیده تجارب

از آنجا که صحبت طولانی شد، اجازه بدهید چکیده تجارب را در چند محور خلاصه و تکرار کن:
در قرن بیست و یکم این واقعیت که بدون شرکت برابر زنان در تمامی پهنه‌های حیات سیاسی و اجتماعی، دستیابی جامعه انسانی به دموکراسی، توسعه و صلح عملی نیست، الزاماتی را در برابر جامعه انسانی و به طور مشخص زنان و جنبش برابری قرار می‌دهد.

درگیری اجتناب ناپذیر با فرهنگ و اندیشه دیرپای تاریخی که بر تبعیض جنسی بنا شده و به مثابه یک ایدئولوژی حاکم در طول تاریخ عمل کرده است، با یگانگی با یک آرمان رهاییبخش و شاخص رهبری‌کننده انسانی در دنیای خارج از ذهن و با اتکا به انگیزش‌های نوین انسانی میسر است. در این راستا تجربه ما گواه حقایق زیرین است:

۱- پیشرفت و پویایی جنبش برابری در گرو پیوند خوردن آن با آرمان آزادیخواهانه است و زنان با ورود به میدان مبارزه سیاسی و اجتماعی باید زمینه آن را فراهم کنند.

۲- برابری زنان در تضمین و تحقق آزادیهای فردی و اجتماعی آنان تعریف می‌شود. برخورداری از حقوق و آزادیهای فردی حق مسلم زنان است و به دور از تمامی بهانه‌ها و فریبکاریهای ارتجاعی و بنیادگرایانه، باید در تمامی زمینه‌ها به رسمیت شناخته شود. از جمله حقوقی مانند فعالیت سیاسی و اجتماعی، رفت و آمد آزادانه، مسافرت، انتخاب شغل، انتخاب لباس و پوشش، انتخاب همسر و ازدواج، حق طلاق و تساوی در ارث و سرپرستی اطفال، حق بازنشستگی و ازکارافتادگی، دریافت حق اولاد و تأهل و بیمه بیکاری و برخورداری بدون تبعیض از امکانات آموزشی، تحصیلی، ورزشی و هنری. و تا آنجایی که به جوامعی مثل ایران برمی‌گردد ممنوعیت تعدد زوجات. اینها حقوق ضروری و حداقل برای هر زنی در جامعه است.

۳- حقوق و آزادیهای اجتماعی و سیاسی مهمترین و بالاترین حقوق و آزادیهای انسانی است. تحقق و تضمین و کمال آزادیهای فردی، مستلزم تحقق حقوق و آزادیهای اجتماعی است. زنان نیز برای دستیابی به حقوق و آزادیهای اجتماعی باید مبارزه کنند.

۴- یگانه راه تحقق حقوق اجتماعی زنان، مشارکت برابر آنان در هرم تشکیل‌دهنده حاکمیت و قدرت سیاسی است. از طریق این مشارکت، الزامات و ضروریات رفع تبعیض جنسی در زمینه‌های مختلف باید فراهم گردد.

۵- باتوجه به ستم تاریخی و تبعیض جنسی علیه زنان و عدم برخورداری آنان از سهم مساوی در حیات اجتماعی، لاقابل برای یک دوران باید تبعیض مثبت جهت فراهم ساختن زمینه‌های مادی مشارکت زنان در تمامی پهنه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد.

روح، مضمون و شاخص چنین امتیازاتی، در هر حال، رهایی و مسئولیت‌پذیری هرچه بیشتر زن و مرد و نفي بهره‌مکنشی و ستم جنسی است.

۶- تنها با حضور زن در جایگاه انسانی خود در اجتماع و از جمله حضور او در مواضع رهبری‌کننده، سلامت مناسبات مرد و زن تضمین خواهد یافت. خارج از این دستگاه، کماکان نگرش به زن، آلوده به دیدگاه‌های جنسیتی ارزشگذاریهایی کالایی خواهد بود.

۷- تضاد بین خانواده و مسئولیت اجتماعی و سیاسی، مشکل مشترک و فرساینده تمامی زنان است. ما بر این باوریم که بایستی حق انتخاب آزاد برای زنان، به خصوص، برای زنان رزمنده و مبارزان جنبش هوادار برابری را به تمام و کمال در این زمینه به رسمیت شناخت تا در هر شرایط و موقعیتی که لازم باشد بتوانند برای مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی خود اصالت و اولویت قائل شوند.

۸- زن در مسیر برابری نیازمند رهایی از فرهنگ مردسالار و جنسیتی است. شاخص این رهایی، نفي ارزشهای ارتجاعی و استثماری از جمله اصالت داشتن ویژگیهای غیر اکتسابی و یا هرگونه نگرش کالایی به زن به جای ارزشهای انسانی اوست.

۹- با جایگزین شدن ارزشهای رهاییبخش دنیای انسانی به جای ارزشهای کهن و بندهساز ناشی از اندیشه تبعیض جنسی، ضدارزشهایی مانند حسادت و رقابت جای خود را به ارزشهایی همچون کار و تلاش جمعی، دوست داشتن و همکاری هرچه بیشتر می‌دهد.

۱۰- یکی از مظاهر ستم تاریخی بر زن، ارزشگذاری او بر پایه شکل و قیافه است. در هم‌شکستن این ضدارزش. آزاد شدن انرژی فوق العاده از زنان را به دنبال دارد. زنان قبل از هر چیز باید هویت خود را در ارزشهای انسانی جستجو کنند و نه در ذهنیت و چشم دیگران.

۱۱- رهایی مردان در گروی رهایی زنان و نقش تعیین‌کننده آنان در اداره امور است. راحلهایی که فقط می‌خواهد جای زن را با مرد عوض کند، به دامن زدن تضاد زن و مرد راه می‌برد و به رهایی زنان منجر نخواهد شد.

۱۲- با تعظیم در مقابل زنان فداکاری که در سراسر دنیا و در ایران ستمزده ما و در جنبش ما، این راه را پیموده و می‌پیمایند، در آستانه روز جهانی زن، بر این باور تأکید کنیم که می‌توان و باید بر اسارت و بردگی شورید و خود را از ایدئولوژی و اندیشه دستگاه جنسیت و مردسالار به‌طور کامل و تام و تمام آزاد و رها کرد. مسیر رهایی و آزادی مردان هم اینچنین پیموده می‌شود. انتخاب مبارزه با اندیشه مردسالار برای هر زن آغاز راه رهایی اوست و به همین دلیل مبارزه با اندیشه زن‌ستیز بنیادگرایی، دستور روز هر زنی برای رهایی در این دوران است. امیدوارم که در این مسیر همه ما بتوانیم به مسئولیت اخص خود پاسخ گوئیم و آنچه را که باید در مقابل مرتجعان انجام دهیم.

با تشکر از حضور همه شما و با تشکر از توجه و عنایت شما به بحثهای امروز و هم چنین با سیاست از همگامی و همراهیتان با مبارزه زنان ایران برای آزادی و برابری، بگ بار دیگر بر عهد دیرین تمامی زنان مبارز و فداکار برای پیگیری آرمان برابری تأکید می‌کنم. ما، همه ما و در همه جای جهان، به روشنی دریافته‌ایم که آزادی و برابری را هیچ کس در سینی طلایی به زنان تقدیم نخواهد کرد. راه برابری و آزادی و رهایی را باید تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر با فداکاری و البته با روشن‌بینی و هوشیاری و مسئولیت‌پذیری و مخصوصاً با همبستگی خواهرانه در همه جای دنیا طی کنیم.

برای همه شما در این مسیر آرزوی موفقیت می‌کنم.

پرواز و سر بلند باشید

پانویسها

1 - سوره حجرات آیه: «13 یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرکم عندا الله اتقیکم ان الله علیم خبیر».

۲- سوره آل عمران آیه ۱۹۵: «فاستجاب لهم ربهم انی لا اذیع عمل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات...». «پس خداوند پاسخشان داد که به‌طور مؤکد، من عمل هیچ‌یک از عمل کنندگان شما، اعم از زن و مرد، را تباه نخواهم کرد، هر کدام همپای یکدیگر هستند پس کسانی که (یعنی زنان و مردانی که) در راه مبارزه ترک دیار کرده یا از وطن خویش اخراج گشته و در راه من (که همان راه رهایی و برابری است) آزار و شکنجه شده و به نبرد برخاسته و جان باختند، حتماً بدیهایشان را خواهم پوشاند و آنان را به بهشت وارد خواهم ساخت...».

۳ - سوره توبه آیه ۷۱: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسوله. اولئک سیررحمهم الله ان الله عزیز حکیم»

۴ - سوره احزاب آیه: «35 ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین و فوجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات اعدالله لهم مغفرة و اجراً عظیماً».

۵ - اول از نظر قرآن: در قرآن، هیچ آیه‌ی که زن را از قضاوت، مرجعیت، رهبری و حکومت منع کرده باشد، وجود ندارد. به عکس، قرآن وقتی از قضاوت و رهبری صحبت می‌کند، خطابش عام است و زن و مرد را با هم مورد خطاب قرار می‌دهد.

دوم از نظر سنت: در هیچ‌کدام از استنادهای آخوندها، پیامبر به منع زنان از قضاوت و حکومت نپرداخته است. از طرف دیگر می‌دانیم که در دوره خلفای راشدین و پس از آن همگان به «روایت» زنان از پیامبر، ترتیب اثر می‌دادند و بسیاری از آنها را در کتابهای روایت ثبت کرده‌اند.

استنادات نقلی ملایان برای منع زنان از قضاوت و رهبری کاملاً بی‌پایه است. مثلاً استدلال می‌کنند که اگر زن قاضی باشد، وقتی صحبت می‌کند مردها صدایش را می‌شنوند و باعث گناه می‌شود، پس جایز نیست قاضی باشد. این‌گونه استدلالها سخیف و بی‌اعتبار است. مگر راویان زن، از جمله ام‌سلمه، روایتهای خود را از پیامبر بیان نمی‌کردند؟ مگر فاطمه (ع) و زینب (ع) خطبه‌های غراً در مساجد و در جمع مردم نمی‌خواندند؟

سوم از نظر اجماع: برخلاف این تصور که گویا همه علمای دینی در مورد منع زنان از قضاوت و رهبری اتفاق نظر دارند، برخی از مهمترین علمای اهل سنت، مانند ابوحنیفه، امام بزرگترین شاخه مسلمانان سنی برای ولایت و قضاوت زن معنی نمی‌بینند. محمد جریر طبری، فقیه و محدث و صاحب تاریخ معروف طبری نیز گفته است: «چون زن می‌تواند مجتهد باشد، پس مانند مرد در همه موارد می‌تواند قاضی باشد». اجماع علمای شیعه هم در منع زن از قضاوت کاملاً مورد تردید است: علامه حلی، از مهمترین فقهای شیعه که در قرن هشتم زندگی می‌کرد، در کتاب نهج‌الحق می‌نویسد که شرط «مرد بودن» مورد اتفاق نظر نیست. حتی منتظری جانشین سابق خمینی، در کتاب خودش به نام «مبانی فقهی حکومت اسلامی» می‌نویسد: «من تا آنجا که در کتابهایی که مسائل را با استناد به‌گفتار معصومین (ع) نقل نموده‌اند، بررسی کرده‌ام، چنین مطلبی نیافته‌ام».

نتیجه اینکه نه تنها اجماع در بین فقها نیست، بلکه اختلافهای جدی فقیهان، به‌وضوح نشان می‌دهد که از نظر سنت و حدیث، استنادی برای منع زنان از قضاوت و در نتیجه در رهبری وجود ندارد.

چهارم، از نظر عقلی بیک پرسش ساده می‌تواند برای هر مسلمانی راهگشا باشد: چگونه ممکن است که در دعوت اسلامی، زن مثل مرد مسئولیت دینی و اجتماعی داشته باشد و قرآن او را موظف به‌بسط عدل و اعتلای توحید کند، ولی در مرجعیت و قضاوت و حکومت و رهبری که مهمترین راههای پیشبرد این مسئولیتهاست، زن حذف شود؟

۶ - مرتجعان، به خاطر حقیرترین منافع گذرای خودشان، اصول را زیر پا می‌گذارند، ولی در عوض به‌صورت دگم، به فروع و اشکال قدیمی ۱۴۰۰ سال قبل چسبیده‌اند و در قرن بیستم و بیست‌ویکم، برای محاسبه دیات و زکات، هنوز دنبال انواع شتر، گوسفند، خرما، بُرد یمانی و درهم و دینار که سکه‌های رایج ۱۴ قرن پیش بود، می‌گردند. اسلام دموکراتیک در و رای همه احکام و مقررات مشروط به زمان، روح اسلام و دیدگاه واقعی قرآن را مد نظر قرار می‌دهد. احکام نباید دگمهای لایتغیر تلقی شوند، بلکه باید با تغییر شرایط، جای خود را به احکام جدیدی بدهند که سنخیت بیشتری با آرمان اجتماعی اسلام داشته باشند. این به معنای دینامیسم قرآن و پویا بودن ایدئولوژی اسلام است.

در این زمینه برای تشخیص صحیح از غلط اول باید هدف و خطمشی کلی را مشخص و تعیین کرد و بعد به دنبال آن، وسایل و ابزار و احکام هر مرحله را تعیین کرد. مثلاً فرض کنید قایقی به سوی یک ساحل مشخص یا ساحل نجات در حرکت است. هدف رسیدن به ساحل است و به این منظور خطمشی که باید دنبال کرد رفتن به سمت جلو به صورت مستقیم و مثلاً به طرف مشرق است. این هدف و استراتژی است که در هیچ شرایطی نباید فراموش و گم شود و گرنه هرگز این قایق به ساحل نخواهد رسید. همه مسایل دیگر مانند پارو زدن، تنظیم سرعت و هر ضابطه و مساله دیگر که باید برای حرکت در نظر گرفت و رعایتشان کرد، نمی‌توانند و نباید جزم و غیرقابل انعطاف تلقی شوند و گرنه در صورتی که این نکات تاکتیکی به جای استراتژی بنشینند هدف گم می‌شود و وسیله به هدف تبدیل می‌شود.

پس، همه حرف در این است که باید بدون جزمیت، و در عین حال بدون فرصت‌طلبی و سودجویی (یعنی بی‌انضباطی سهل‌انگاری در برابر ضوابط و مقررات و احکام مرحله‌ای)، به جانب هدف پیش رفت و الا حتماً به‌راست یا چپ منحرف خواهیم شد.

پس از این مقدمات، باید تأکید کنیم که در قرآن تصریح شده است که همه انسانها، از هر جنس، نژاد و ملیت، برابرند. طبق این اصل، تنها معیار برتری یکی بر دیگری، کارکرد آگاهی و آزادی یعنی مسئولیت‌پذیری اوست. اصل مهم دیگر این است که اسلام، خواهان تحقق آزادی، عدالت و یگانگی اجتماعی است.

این تصریحات، دیدگاه حقیقی اسلام را در مورد انسان و تاریخ به روشنی بیان می‌کنند. پیشوایان اسلام کوشیده‌اند تا آنجا که شرایط تاریخی ظرفیت تغییر داشته است، به مسائل موجود، با الهام از این دیدگاه و در راستای جامعه آرمانی، پاسخ گویند. البته تحقق چنین جامعه‌یی مستلزم فراهم شدن بسیاری زمینه‌هاست. به همین دلیل، حتی برای خود پیامبر اسلام هم امکانپذیر نبود که در آن جامعه بدوی، به‌طور ضربتی به این آرمانها جامعه عمل بپوشاند.

مثلاً در مورد احکام ارث، که در شرایط 14 قرن پیش سهم زن نصف سهم مرد تعیین شده است، اگر به مقتضیات تاریخی آن دوران توجه نشود، این نسبت يك حکم ثابت و دائمی تلقی می‌شود و اهمیت صدور آن در شرایط 14 قرن پیش درک نمی‌شود. درحالیکه اگر روح و پیام این مسأله درک شود، و مشخص شود که این کار چه تحول عظیمی بوده است، دیگر به خوبی می‌توان فهمید که دیگر میزان آن می‌تواند با گذشت زمان تغییر کند. همچنان‌که اکنون مقاومت ایران در طرح خود ارث برابر با مردان را برای زنان برسمیت شناخته و مجاهدین و دیگر نیروهای مسلمان عضو شورا آن را امضا کرده‌اند.

مثال دیگر، شهادت دادن دو زن در ازای يك مرد را در نظر بگیرید. در این مورد هم با يك تلقی دگماتیک، اولاً این حکم، ثابت و ابدی فرض می‌شود؛ ثانیاً نابرابری زن و مرد از آن نتیجه‌گیری می‌شود و به اسلام نسبت داده می‌شود. اما حقیقت این است که در شرایط 14 قرن پیش، آن هم در جوامع بدوی، که زن هیچ حقی نداشت، اسلام با ارائه چنین احکامی، گام‌های بسیار مهم و جسورانه‌یی در جهت احقاق حقوق زن برداشت.

امام علی در مورد قرآن و احکام آن می‌گوید: «قرآن، امور حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، و محکم و متشابه را بیان کرده است». حضرت علی ادامه می‌دهد: «برخی امور در قرآن واجب شمرده شده‌اند درحالی‌که این وجوب در سنت (پیامبر) نسخ شده است و همچنین اموری در سنت واجب شمرده شده اما در قرآن ترك آن مجاز شمرده شده است. و نیز اموری در زمان خود واجب بوده‌اند اما پس از آن زایل و منتفی شده‌اند». آیا این بیانات صریح علی(ع)، مؤید برداشتهای قشریگرایان است یا دینامیسم قرآن را ثابت می‌کند؟

گشوده شدن باب اجتهاد برای پاسخگویی به مسائل و تحولات هر دوران، دلیل قاطع دیگری برای پویایی اسلام و دینامیسم قرآن است. اجتهاد توسط رهبران شایسته و باتقوایی که هم به این ایدئولوژی و رسالت آزادیبخش آن ایمان و اشراف دارند و هم از مسائل زمان خود آگاهند، انجام می‌شود.